بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعین ونصلی علی رسوله الامین وعلی آله الطاهرین واصحابه الراشدین اجمعین

نامه نگار از دیرباز شیدای زیارات حرمین شریفین بوده خدنگ این آرزو در جگر ریش میداشت فاما هجوم عوائق بوقلمون و نیرنگهای گردون دست در پیش میداشت اکنون که نیروی سعادت ازلی بسازگاری آماده شد و همه ساز و برگ این خجسته سفر مهیا آمد بخاطر رفت که پیش آمدهای سفر نگاشتن و اسامی منازل و جز آن بضبط آوردن مناسب است تا عموما سالکان این طریق را دستور آگهی شود و این صحیفه به ترغیب الغریب الی دیار الحبیب موسوم شد و هم به آهنگ غریب ۱۲۸۶ که اعداد سال ازو مستخرج شود نامزد آمد مامول که از اهل بینش توقیع قبولش عزی باد آغاز سخن در ذکر حقائقی که از روز روانگی از وطن پیش آمد نهفته نماند که به بدرقه تائید ایزدی یوم الخمیس تاریخ ششم شوال المکرم سنه ۱۲۸۵ هجری بآهنگ نیل سعادت زیارت حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا از وطن مألوف حرکت اتفاق افتاد و هر یکی را از اعزا و اکابر وطن در آغوش گرفته

مراسم تودیع از ایشان بجای آوردم و بخط مستقیم با عزیزانی چند که مشایعت من رفیق راه بودند
بکارگاه ریل واقع عالم باغ فرا رسیدم از آنجا بعد چیز خوردن و نماز پیشین گذاردن در عمل
ساعت اول از نیم روز باتفاق مشفقی داروغه محمد جمال خان صاحب یکی از رئیسان لکهنؤ
بگردون دخانی نشستیم و بفاصلهٔ سه ساعت انگریزی به کانپور فرود آمدیم و در سرای مغل
فروکشیدیم کرایهٔ این مرکب از لکهنؤ تا کانپور هفت آنه فی نفر مقرر است هفتم شوال معلوم باد
که درین سفر راقم را معاهدهٔ موافقت و مرافقت با جناب مستغنی عن المدح والخطاب منشی حافظ
سید نیاز احمد خانصاحب بهادر ڈپٹی کلکٹر بندوبست ضلع کهیری مقرر شده بود و همین تاریخ
نزول اجلال ایشان در کانپور قرار یافته لاجرم بانتظار تشریف شریف ایشان امروز درین شهر
طرح سکون ریخته آمد جناب ایشان از گزین احباب و سرآمد محسنان این خانه خراب اند لطفیکه
مزیدی بران در فراخنای اندیشه نگذرد با من دارند در فراوانی خلق و مروت و کمال حلم و وقار
همتای ایشان کمتر توان دید نفسی دارند گداخته و طبعی بغایت آرمیده و قلبی در شدت رقت
دل سرشار رحم و رافت مشغولی باطن بمرتبهٔ که غفلت نفسی گرد سراپردهٔ ضمیر ایشان نگردد خلوص
و حضور در نماز بحدیکه شان استغراق از ایشان توان آموخت نیم شبی چون عقد نماز شب بندند
دائما تا ندای سحر بجای خویش مانند نامه نگار را در روزگاریکه بضلع هردوئی سرکاری داشت
کمابیش دو سال بحضرت اجتماع دست بهم داد بالجمله در مناقب جلیلهٔ ایشان اگر خامها فرسوده
شدی از دفتر و حرفی از طومار بر روی کار نیامده باشد معهذا رجوع باصل سخن سزاست همه روز
دیده فرش راه انتظار آنحضرت بود که ناگهان ایشان با کسی از رفقای خود شامگاهان
داخل مهمان سرا شدند بدیدار یکدیگر خورسندیها کردیم و پس ازان از همه حوائج پرداخته و نماز خفتن گزارده
نیم شب رفته روی بسوی ریل گهر آوردیم و همه جهیای روان شدن بگوشه نشستیم با دیدهٔ تر

همانا از ملکات گزیدهٔ ایشان اگر برملا گویم بیم آنکه ناشناسی در آید و بیداستی بهر یز خیزد
به آنکه سر حقهٔ راز بگشایم و مهر بر درج گفتار زنم بلقای همایون حضرت بیخودانه آرزومند بودم
فاما چون جناب ایشان را هنوز از غازیپور ورود اینجا اتفاق نیفتاده بود با دلی بریان
حیران مهیای سفر بمبئی بودم که ناگاه بهدران ساعت گویندهٔ از نزول اجلال ایشان خبر باز گفت
چون زمام اختیار از کف رفته بود و یارای استرداد ٹکٹ نماند نتوانستم که بر آرزوی دیرینه دست یابم
سخن کوتاه هفت نازده از روز بمرکب فرود آمدیم و ارباب مشایعت را وداع کرده روان شدیم
شامگاهان پاره از شب رفته در جبل پور مرور افتاد شهر خاص از اسٹیشن دو کروهی فاصله دارد
چون متصل آن از پی بست خانها مسافرسرای بنا کرده اند بهدران جای رخت کشادیم و شب
بپایان آوردیم دهم شوال بامدادان بعجالة از سائر حاجات لابدیه پرداخته بپیچ
پیشتر و پهلا بکارگاه ریل آمدیم و بعد ادای زر ٹکٹ بمبئی بتعدادی سیزده روپیه چهار آنه کوب
مرکب دست داد و یکبار آرابه بجنبش در آمد و در طی بعض سرعتی که شهپر برق طائری حریف او
نتواند شد از دود و گرد و دن گرفت همانا قیاس توان کرد که دو ماهه طریق بیکروز نوردیده میشود
از جبل پور تا بمبئی یکسر کوهستان است همه جبال فلک نمون سر اکثر اشجار بوقلمون چنانکه دیده
بدیدن وی خیره میشود و جگر زلزله میگیرد چارسو همانا ایمن هر طرف همه پست و بلند جیب و فراز
یکسر ناهموار و خارخار همه بالا و شیب مسکن وحوش و نشیمن سباع فرنگیان بفرهنگ نفیسه
طریق روان کردن ریل در چنین فرز صعب المرور همانا چه سحر نمائی کرده اند که دیدنی است
نه گفتنی در نهجو بوهم شوهم امروز خوشا راه آسان و بهر آبادان سر جبلی پنج کروهی بازار و فروشنده
و خریدار از هر جنس چیز فراهم آمده و بهر طرف از حلوا و فواکه خوانها بر روی هم چیده از چوکی اسپاره
تاریک بوده که قلل جبال از کمال رفعت تارک با آسمان سوده همانا قلع و قطع آن نه آسان کاری بود و ریل

روان شدن بسانه بسبیلی دیگر لاجرم چه داد حکمت داده اند و چه مایهٔ فرزانگی بکار برده اعنی در سیزده
جای بکر و انقب قلب قاف شگافته طرفه محل مرور بنا ساخته اند که بیننده را هوش فرو نشیند
و نابکار کالیوه گردد درون آن همان وصلهای حدید گسترده و آهن تختها تعبیه کرده ارابه را در رو
قدم گذاشتن همان چه از ان در گذشتن همان فاصلهٔ هر نقبی کمتر از یک میل تا سه میل نیست درونش
چندان تار و سیاه که شام غریبان تیرگی ازو بوام برده و سیاهیش بر شب یلدا طعنه زده بالجمله
بهمین آئین آن همه روز و شب تا نیمروز دیگر در رفتار گذشت میانه راه یارای آن نبود که
در محلی بفراغ خاطر نفسی توان آسود یازدهم شوال دو ساعت بالای نیمروز رفته سلسلهٔ
رفتار بکوتهی رسید و جنبش به آرام انجامید یعنی که داخل معمورهٔ بمبئی شدیم ره نوردی بر
بپایان آمد بعد ازین ما را سفر دریا گزیدن ناگزیر خواهد بود درین شهر برسم بلاد دیگر سرای
و فرود آمدن را جائی نیست جز آنکه منزلی بکرا توان گرفت فاما بعضی گرامایگان از بازرگانان
این شهر یک دو رباط ساخته اند آن هر مسافر را نیکو جای فرود آمدنست که ساز و برگ راحت اندر آن
و مطهره و مطبخ همه در وی مهیا آمده نخستین هنگام دخول شهر به تفحص نیکو منزلی افتادیم و
خاطر بدیدن آن تنگ و پریشان خانها بر آشفت ناگزیر روی برباط حاجی اسمعیل سیٹهه آوردیم
و از احسن قطعات آن بقعهٔ دلکشا مکانی واگزیدیم و بسیار پسندیدیم داروغگی رباط بخشی عبدالکریم
متوطن شهر بازبسته با وجود عدم تعارف پیشینه فراوان اکرام کرده و به خلقی لطف پیش آمد
جوانمردیست بنهایت خلیق و ذی مروت بر زبان بزرگ و کوچک عموما ذکرش بشایستگی رود
خلاصه که بسپاس توجه این بزرگ روزگاری که اقامت آن بقعه ناگزیر بود خوش گذرانیدیم
چون پیش از وطن بدر زدن دوستی از بمبئی بدهلی صاحب نگاشته بود که پانزدهم شوال
تاریخ روانگی سفینهٔ دخانی سوی جده مقرر گشته است همانا ما را پیش از ان به بمبئی وارد شدن بود

حالیا بعد فوز اینجا از نهوض سفینه واقع دهم شوال فی ابنو دستخاطر از واماندگی بشوریده و دل از
جوش حسرت بنالید ناچار بپس کار خود نشستیم و به ترصد آنکه تا کی جهازی دیگر آماده کنند
بسر میبردیم درین شهر طائفه از دلالان اند که تعهد قرار داد زر کرا و تکفل آماده کردن جهاز کنند
و مسافران آن طرف را بوعدهای رنگارنگ می فریبند که صاحب معامله از طرفگی معاملت ایشان
بستوه می آید و بشنیدن هرزه سخنهای ایشان کالیوه میگردد مارا صدیق نام دلالی بود
اگرچه در کار خود از سائر همپیشگان گرو برده و در روبهٔ غریبی از همپیشگان بسر آمده فاما سیانه ما
بمساوقت وی بدرجه کمال شود یافت و در کارها بفرط محبت مزید اعانت فرمود از وی ما
منتی است جسیم و بشکرش دل و زبان در ایما آشنا شماره ایام اقامت ما درین شهر بیست و پنج روز است
درین مدت بتفرج و تماشا و سیر و گلگشت این نزهت آباد بیشتر اتفاق افتاد چند شهر بمبئی
اگر سخن بمبالغه نرود توان گفت که امروز در گیتی همتای او را نشان نتوان یافت مردم
در اکثر سوادهای کلکته سخن رانند و لیکن من ترا دیده و اوصف را شنیده و شنیدگی چه
مانند دیده شهر در نهایت بزرگی و فراخ آبادانی و پر رونقی اسواق و وسعت و صفای
طرق و فراوانی اجناس انبوهی اشیا از لطافت عمارت ایوانهایش بنظر میرسد [illegible]
که لم یخلق مثلها فی البلاد روشن و از خوبی سرکاری محمود [illegible] اساطین
قصور ارم ترتیبش مفهوم ارم ذات العماد مبرهن آنکه شهر همه سنگین و بعض کم
چوبین بنیاد یافته و بالاخانهایش اکثر از هفت و هشت طارم در گذشته مردم از هر اقلیم
و از هر کیش انبوه در انبوه درینجا فراهم آمده و کاملان هر علم و هنر [illegible] از چهار سوی آفاق
اندرین شهر جا گرفته از متوطنان این معموره هندوان و بعض پارسیان اکثر و بیشتر اند [illegible]
و این مجوس زردشتی کیش مساجد این شهر نزهت آباد در غایت تهذیب و تنظیف بفرو [illegible]

و انبوهی فانوسهای بهینه و قنادیل ثمینه شایگاهان که چراغانش بر شود چراغ روز را
از تشویر تنویرش بمیرد بهر مسجد امام و خطیبی و مؤذن و مسرجی مقرر مصلیان در اوقات پنجگانه
هزار در هزار حاضر ستیما جامع مسجد این شهر و رونق نماز آدینه در وی فرخ قصری رفیع و دلکش
کاخی منیع بر سم عمارت شهر سه منزله بنا شده و منزل سافلش حوضی کلان که تفسیر کریمه
جنت تجری من تحتها الانهار از وی عیان و در منازل اوسط و اعلی نماز و جماعت
انعقاد می یابد یوم الجمعه همگنان در جامع گرد آیند و در دیگر مساجد شهر نگذارند بالجمله در
تبیان نکوئیهای این شهر اگر سخن به بسط رود و داستان به تفصیل سروده آید دفتری دیگر انشا شود
و سلسلهٔ ربط اصل گفتار بر هم خورد بهر این شهر با چودهری محمد حسین صاحب از اعاظم
رؤسای قصبهٔ سنگهه تلاقی دست بهم داد که ایشان هم با آهنگ سفر آن طرف خضر توفیق
هادی سبیل گشته بدیدن ایشان چهره از نشاط برافروخت و دل از اجتماع با ایشان گشت
چشم بد دور صحبتی خوش بود و هنگامهٔ معاشرت تازه سر سخن کوتاه وقت آنست که بسیج سفر
پیشه کنیم و از افسانه سرائی روی بگردانیم چون زر کرایهٔ مالک سفینه پیش ازین ادا کرده بودیم
و آن بشرح ذیل بود طبقهٔ اعلی هفتاد روپیه و طبقهٔ اسفل سی و هفت روپیه در جهاز نیکوتر و عمده تر
غیر از طبقهٔ اعلی که بالای سقف باشد جائی نیست اما فریاد از طبقهٔ اسفل که نموداری از اسفل السافلین
و از حصر حصین منافذ انواع تصدیع و شدت حر و گرما را در و نهایتی نباشد نامه نگار را با ڈپٹی صاحب
بهمان دلکشا موضع جای بود بالجمله تاریخ ششم ذیقعده مسافر سرای بمبی را خیر باد گفته
احمال و اثقال بساحل بحر محیط آوردیم و بر زورقی نشسته بمرکب دخانی گنگا آگبوٹ نام که از
ساحل بفاصلهٔ دو میل درون دریا بود فرود آمدیم و آن روز و شب درون سفینه آرمیدیم
هفتم ذیقعده بعد از زوال نیروز آتش بکانون کشتی زدند و هنگامهٔ تدخین افروختند

وروی بحر نمودار شد تا بیکبار باد شرطه رحمت از مهب تقدیر بوزیدن آمد هنگامه باد صرصر
فرونشست و سفینه از ورطه تباهی بدر جست و نیم جانان حیات از سر یافتند و جگر تختگان
آشوبگاه یاس به ایاب عمر دگر بهانا بشادی مرگ نزدیکتر شدند الحمد لله ثم الحمد لله شانزدهم [illegible]
در عدن لنگر انداخته شد همدران روز بعدن رفتیم بداعیه ضرورت خرید بعضی مایحتاج
ونیز بتفرج و تماشای شهر عدن کهن شهری مشهورست اما امروز متوسط قصبه بیش نیست
اماکن او کمتر پخته خانهایش بیشتر خام و برخی از کاه و سقف و جدارش از بوریا آبادی شهر
بر کمر کوه طرز عمارت همه بوضع انگریزی بیوت او در نظر بیننده همه جدید صفای کوی و مشکوی
و ترتیب اسواق و غیر آن همتا و همرنگ بلاد متصرفه انگریزی از آنکه عدن امروز در دست انگریز است
بیرون شهر بالای کوه حصاری ساخته اند بلند و پهنا و متین و از هر طرف توپهای بزرگ
بر باره های آن بقانون و آیین نصب گشته بالجمله همانروز قریب عصر از عدن بر گشتیم و باز بر جهاز
فرود آمدیم هفدهم چاشتگاه لنگر برداشتند و رفتار سر دادند هیجدهم از رسیدن
جهاز بمحاذات جبل یلملم که میقات اهل هند همانست خبر دادند تا رخت معمولی از تن بر کشیدیم
و جامه احرام در بر کردیم و شبانگاه از محل باب سکندر که موضعیست بس خطرناک و مخوف
بسلامت گذشتیم و بعد سه روز از آن بیست و یکم نصف النهار سالما و غانما بساحل
جده پیوستیم و بسپاس رحمت الهی و موهبت نامتناهی جبین بخاک سودیم و پس از آن احمال
و اثقال از سفینه فرود آورده در شهر منزلی بکرا خواستیم و بار نهادیم جده گزین معموره
و نغز شهریست هر چند از کلان تر امصار نیست فاما از اجتماع سوداپیشگان و هجوم
بازارگانان پر رونقی دارد خاصه که بازارش از اجناس غریبه و نفایس اقمشه و امتعه مشتمل
ملو افتاده لکن آب جان فرساست و آنچه هست برخی شور و بد طعم و متغیر اللون آبادیش

در ساحل بحر محیط بیرون شهر مزار پر انوار ام البشر آدم زاد حضرت حوا رضی الله عنها واقع بقبر
زیارتش بهره اندوز سعادت آمدیم طول مرقد منوره آیا دی نامه نگار بشماره یکصد و سی
و هفت دست بود سه روز در جده توقف شد پس بست و سوم بعد نماز مغرب بعزم
منزل مقصود برخاستیم و عماری بر جمازه نهادیم و پاسی از شب رفته با کاروانیان براه
مکه معظمه افتادیم الکنون درین دیار رهره نوردان غیر از اشتر استر مرکبی دیگر نیست و غلب
جانداری دیگر زحمت چنین صعب طریق را بر نتابد که در بالا و نشیب غیر از سنگ خارا
و سرتیز خارها نیست بین الطریق شب به تکلیفی عنیف سحر کردیم بامدادان بدشواری
تمام نزول از مرکب میسر آمد تا نماز گزاردیم چون از شرارت و بیمروتی جمالان و کم مجال سواری تنها
راحل قطره زن بودیم با آواز روز بلند شده در حده تخمیناً دوازده کروهی از جده رحل اقامت
افگندیم دریجای خانهای چند از خس و کاه است که فرود آمدن مسافران را مستلزم حملی است
که خدا از بهر تن دو قرص که دو نیم آنه هند باشد می ستانند و آب هم با فراط میسر بود و تخم مرغ
و بیضه ماکیان و خرما و خیار هم میرسد همدران روز پیش از نماز شام زین بر تگاور و قطار
بر کمر بستیم بخشی از شب باقی بود که بحوالی ام القری وارسیدیم تا پیاده شده برهنه پا و سر
با دلی خاشع و چشمی بر آستین میرفتیم قریب شهر تا شیر صبح طلوع کرد بعد نماز بامداد شطر
از روز بر آمده در اشرف البلاد مکه مکرمه دخول و نزول روزی شد نواب فیض احمد خان صاحب
رئیس و والی ضلع علی گڑه که از سالی چند هجرت کرده درین فرخنده شهر توطن گرفته اند و با
ڈپٹی صاحب اتحاد دیرینه داشتند بتقریبی از قصد ما هم ایشان خبردار بودند متصل
در شهر پناه با دو کس متفحص حال ڈپٹی صاحب که بهانا از طرف خانصاحب پذیره شده بودند
برخوردند اتفاق ملاقات ایشان چون دانستند نگذاشتند و باکرام تمام با خود بردند و در کاشانه

متصل حرم محترم بمحاذات باب الصفا فرود آوردند تا رخت و کالا در آن بنگاه محفوظ کرده
در دم آهنگ حرم کردیم و بحفظ سائر ضوابط و اهتمام بلیغ طواف و سعی بجا آوردیم نظاره
روی شاهد مراد همه غمها از دل برچید جلوهٔ جمال کعبه و کسوت سیاهش زنگار از دل زدود
تقبیل حجر اسود از بوسهٔ پایهٔ عرش معلی نوید رسانید اعتصام در سراپردهٔ کعبه از تشبث در ذیل
مولی باز گفت دست را باستلام رکن یمانی دست مایهٔ ید بیضا دست داد و جبهه از سودن بعتبه
نورانی شد شرب زمزم بشارت شراب طهور آورد بار آز سعی بین الصفا و المروه دلیل بر آسانی
صراط آمد چون احرام بهر تمتع بسته بودیم هم همان روز از احرام بر آمدیم بعد العصر خان صاحب
مقدم الوصف بملاقات دهلی صاحب جلوه فرمودند در فراوانی اخلاق و اکرام ضیف شانی
بلند دارند روز دیگر بار ابتقریب دعوت طعام بحریم دولت ایشان اتفاق افتاد در مراسم
مهمان نوازی اهتمامی از حد افزون بتقدیم رسانیدند تا دیر صحبتی خوش بود و از هر باب سخنها
در پیش بند چون هنوز زمان گزاردن فریضهٔ حج را چند روزی باقی بود تماشای و گشت شهر
بیشتر دست داد سبحان الله مکهٔ معظمه شهریست کلان با رونقی شایان و آبادی فراوان
و قصور رفیع الشان اسواق او راخوش است و بازار های چارسوی او را پر رونقی امتعه و اقمشه
هر شهر و دیار درین اشرف البقاع فراوان فراهم آمده با آنکه هیچ چیز ازین مرز نخیزد و هیچ
چیز نیست که بی پای تلاش درین مقام دست ندهد مردم از هفت کشور موجود سیما اهل هند
و ترکان و مصریان خود بی نهایت اند و این شرح حال کسانی ست که دوام سکونت درین بقعه
بر گزیده اما فراهم آیندگان موسم حج که حد و عدد ایشان اجز آفریدگار نتواند دانست
و نفس بشر از شمارهٔ اعداد و معرفت اصناف عاجز افتاده مردم هر اقلیم بجدت آئین و شنگرفی
طرز و غرابت انداز و طرفگی رسوم و اختلاف زبانها و تنوع کسوتها چون مور و ملخ گرد آمده

هر که بسیر و سفر بسیار در زمانهٔ دراز دیدن آرزو دارد در یک مقام بیک نفس و بیکجای میتواند دید
از قوافل شامی و مصری و مغربی اعلی کاروانها قافلهٔ شام است بروش قدیم با جمال بیشمار و خیول
و بغال هزار در هزار رسیده و برد درینجا کمتر و در شتا هم معتدل شدت حر و تموز چنانکه
شنیده میشد دیده نشد همانا که بشابه گرمی هند قیاس توان کرد البته مدت روزگار تابستان
از هند بیشتر است چراکه اینجا باران کمتر بارد بیع و شرای برده و جواری درینجا بکثرت فاما امروز
برای وی بازاری معین و مخصوص نیست اهل هند جبایت با بیشتر الکثر کنند ازانکه چون در آئین
انگریزان ممنوع است عبور بحر محیط دشوار افتد نخستین در جده و دگر بعدن ازین امر پس و جوی
مزید رود اگر بنوبت رسد تعزیری سخت مقرر است شمارهٔ خطبا و ائمه و مؤذنان و مکبران
مسجد الحرام در تخمین نامه نگار بر صد متجاوز خواهد بود و دو ثلث ازان احناف و در یک ثلث
تنی چند از مالکیه و حنبلیه دگر همه شوافع ترتیب ائمه و انعقاد جماعت در غایت خوبی و انضباط
قواعد اذان و صلوة در کمال خوش اسلوبی در سائر اوقات غیر از صبح امام حنفی را در ادای
نماز بر همه سبقت است بعد ازو شافعی و بعد ازو مالکی و امام حنبلی جز صبح بجماعت جداگانه
نمیگذارد در نماز صبح اول امام شافعی که غلس در آئین شافعی مستحب است تقدیم کند پس
ازو مالکی بعده حنبلی و آخر همه حنفی اهل علم و دانش درین خیر البلاد بسیار اند و علم تفسیر
و حدیث و فقه را وفور رواجی بدرجهٔ کمال بهر گوشهٔ حرم محترم در اکثر اوقات روز و شب
هنگامهٔ وعظ و تدریس گرمی پذیر نامه پرداز را با اعیان و بزرگ منشان این همایون خطه
اجتماع خاص کمتر میسر آمده معهذا تفصیل جلائل احوال ایشان قاصر افتاده فاما تیمنا از ذکر خیر
مولوی مرزا محمد امیر بیگ صاحب علم فیضه نتوان گذشت در روزگاریکه بستر و بالش در کعبه
داشتیم صحبت مناقب حضرت در آنجا استوار ساخته از فروغ بینش و طبع لطافت آثار و بلند پایهٔ

مولد و منشار ایشان از خاک پاک دهلی ست و پیوند خویشی ایشانرا با اعلم العلماء و افضل الفضلا
مولانا محمد اسحق دهلوی قدس سره درست آمده در راه شریعت سالکی گرم رو و بر مقاعد
طریقت عارفی بلند سیر به تبحّر علوم بر وسادهٔ عزت بکنج عزلت نشسته و بحفظ و دایع
اهل هندسیان بخدمت بسته خلقی دلفریب در نهاد ایشان کسر نفس و تواضع خداداد ایشان
صحبت ایشان گهر اوسریع الاثر مختصر که درشان جز الا از هرچه گویم برتر است مارا باستفاضهٔ خدمت
بیشتر اتفاق می افتاد دیگر از اعیان این شهر سید حسن جمل اللیل ست مارا مطوف و معلّم بود
شیخ سطوفان ست و در جاه و تمول امروز او را همسری درین شهر نیست پسرش سید ابراهیم
فرخ کسبی ست مارا در جدّه دوچار شد و در بعض مهمات و امور ضروریه کفالت و کفایت بجای آورد
چون پایهٔ او بلند ست و نامش مشهور از گرانمایگان هند کمتر کسی باشد که از حلقهٔ وی
بدر رده باشد دیگر درین سفر با بسی از بزرگ منشان هر شهر و دیار تلاقی دست بهم داد
اگر ذکر هر یکی جداگانه گزارش افتد سر رشتهٔ سخن بیصرفه دراز می کشد فاما از ذکر جمیل
حاجی محمد واحد علیخان صاحب خاموش نتوان بود ایشان از عمائد رؤسا در بهنگه ضلع ترهت
من مضافات صوبهٔ بنگاله اند هنگام سفر دریا با ایشان تعارف دست داد با وجود ناشناسائی
پیشینه آنمایه کرم و التفات فرمودند که نامه نگار را توانائی سپاس نیست خلقی بی نهایت با ایشان
و فراوان مروت و حلم در فطرت ایشان مودوع شده و صفت ایشان به بیان است نیاید و صحایف
حریف گنجائی نشود از بدایت تا نهایت متفق در سفر بودیم و در بسیاری امور ما بذل اعانت
از طرف ایشان می بود ایشانرا دو فرزند اند هما نا نیرین سپهر نیکوئی مارا رابطهٔ ازلی با ایشان
تازه گشت هر یکی خیلی خلیق و منکسر و در مهرورزی یگانه مهین برادر محمد علیخان و کهینه ایشان
وارث علیخان دیگر محمد امام علیخان صاحب خان صاحب ممدوح را برادر بزرگ او اهل علم هستند اند

و قابلیتی دارند بداعیهٔ گزاردن حج دیگر در مکهٔ مکرمه سکون گزیدند پور ایشان مولوی محمد اسحق خان
نسخهٔ جامعهٔ ادب و حیاست و منتخب مجموعهٔ دانش و نوکا جودت از رویش هویدا و در هفت
سالگی به همگی علوم و فنون تبحر دارد کم سال است و کهن اندیشه نو عمر است و پیر تدبیر دیگر شیخ
محمد اشرف صاحب از رئیسان معتبر بلدهٔ قنوج خدمت ایشان دیرینه ارادتی داشتم در بمبئی
بلقای ایشان هنگامهٔ سرور تازه شد و بعد ازین تا پایان سفر با همدگر سالک این طریق بودیم
دیگر مولوی محمد نظام علی متوطن قصبهٔ منڈیاؤن یاری نواز و مردی باکمال [illegible] از گزین دوستان
و هم همدبستان اند مشغولی باطن بآئین نقشبندیهٔ مجددیه دارند در بمبئی بدیدن ایشان کهن رسم
مهرورزی نوی یافت و ازین پس در همه سیر و سفر بیشتر اتفاق معیت ماند مخفی نماند که در مکه
و حوالی آن زیارت گاه های بسیار است از مشاهد متبرکه و مآثر نبویه چون طالع ارجمند به نیل این
سعادت فیروزمند گردید لختی ذکرش بر صفحهٔ بیان آمدن مناسب مقام است نخستین مقاماتیکه
محل اجابت دعا است و شمرده شده اند اول مطاف ملتزم دوم تحت میزاب رحمت سوم اندرون
خانهٔ کعبه چهارم نزد بیر زمزم پنجم پیشگاه مقام ابراهیم خصوصا سحرگاه ششم بالای صفا
هفتم بالای مروه هشتم بین الصفا والمروه هنگام سعی خاصة بین المیلین الاخضرین نهم در
وقوف عرفات دهم در مسجد مشعر الحرام واقع مزدلفه یازدهم در منی دوازدهم نزد جمرات ثلثه
سیزدهم حطیم چهاردهم نزد حجر اسود و رکن یمانی پانزدهم از هر مکانیکه اول نظر بر بیت شریف
افتد الحمد لله که در جمله این مقامات نه محض بهر خود در سوال و دعا و خشوع و بکا مبالغها
بکار برده ایم بلکه عامهٔ احباب و اقربای ذوی الحقوق را فراموش نکرده ایم امید که باثر
و اجابت قرین شود و خواتم ما و شما بحسن و خیر انجامد آمین ثم آمین اما زیارت اماکن محترمه
و مشاهد مقدسه که بعضی از ان بمقبرهٔ معلاة واقع شده و بیشتر در شهر و قرب و ناحیهٔ آن

نخستین آن دار خدیجهٔ کبری است رضی الله عنها که مولد حضرت سیدة النسا علیها السلام
هم آنست در موضع ولادت مبارک امروز چوبین قبه است سرور کائنات علیه الصلوة تا زمان
هجرت همین دولتکده سکونت داشت و در گوشهٔ ازین خانه جای وضو و عبادت آنحضرت صلعم
نشان میدهند دیگر اشرف المآثر مولد رسول کریم است علیه افضل الصلوة والتسلیم و آن
تحت جبل ابوقبیس بمحلی دلکش واقع شده و در قرب آن زیارت دار حضرت ابی بکر صدیق است
رضی الله عنه که بین الناس بدکان ابی بکر معروف است در زقاق صواغین هم دران برزن
کوچه ۱۲ زرگران ۱۲ کوچه ۱۲
در دیوار از دو مسعود به سنگ نصب شده است یکی حجر متکلم که بر سرور انبیا سلام فرستاد
و کلام کرد و آن تا اکنون بحجر متکلم است که اثر مرفق شریف الآن در وی مرئی میشود دیگر مولد
حضرت اسد الله الغالب علی مرتضی سلام الله علیه که آن در شعب بنی هاشم مشهور است
دیگر زیارت دار ارقم که آن مسجد بیست در قرب صفا و حضرت عمر فاروق رضی الله عنه دران
محل مشرف باسلام گشت و همین مکان دار خیزران هم نامند دیگر زیارت غار حرا که
الیوم بجبل نور مشهور است از مکهٔ معظمه بفاصلهٔ سه فرسخ جانب مشرق آنحضرت قبل بعثت
در غار آن کوه عبادت میکرد و مقام شق صدر همین است و منزل سورهٔ اقرأ همین
و صعود بر آن جبل که محل زیارت در عین قلهٔ کوه واقع شده و فاصلهٔ رفتنش کم از دو کروه نیست
تحت الحصب در سراپا روی آورده دیگر زیارت مسجد الرایه که آنحضرت در ینجا نماز کرد
و رایت نصرت یوم الفتح مکه نصب فرمود دیگر مسجد الجن که اجنه دینجا بگاه حاضر آمده قرات
قرآن از لب جان بخش آنحضرت شنیدند دیگر مسجد ابوقبیس که حضرت بلال رض نخستین جای
اذان همین موضع بود و معجزهٔ شق القمر را همین مظهر موقع دیگر زیارات مقبرهٔ معلا که مرقد مطهر
حضرت ام المؤمنین خدیجة الکبری و حضرت آمنه رضی الله عنهما در وست دیگر لبعی از پایان

دران سرزمین بهشت آئین خفته اند وجماعتی از صحابه وتابعین بخاک آسوده دیگر مسجد عایشه صدیقه
رضی الله عنها که در وادی تنعیم است دو کروهی از مکه در طریق مدینه چون باهنگ عمره آوردن
برخیزند درهمین جا جامه احرام پوشند و بطواف وسعی آیند دیگر مسجد نحر النبی در منا که نزدیک آنجا
سورهٔ انا اعطینا همین است دیگر مسجد الکبش در منا که حضرت ابراهیم علیه السلام همین جا
قربانی کرد و اثر مذبح حضرت اسمعیل علیه السلام امروز مشهود وموجود دیگر مسجد الخیف در منا
که درین خجسته منزل هفتاد کس از انبیا علیهم السلام نماز گزارده اند وهمین جا زیر زمین بخاک آرمیده
دیگر زیارت غار مرسلات متصل مسجد الخیف که سورهٔ مرسلات درینجا نزول یافته دیگر زیارت
قبر حضرت عبد الله ابن عبد المطلب پدر سرور انس وجان بدرون شهر که مقبره در نیکوئی
و زیبائی شایان بناگشته فقط این بود شرح زیاراتیکه ما را بدان اتفاق افتاد و باشد که
دیگرهم باشد و ما از ان بوجهی محروم مانده باشیم رجا که برکات زیارت چنین مشاهد مقدسه
بکفارت کرده های ناصواب ما برخیزد و دری از فیض وبابی از رحمت بر روی ما مفتوح شود
بالجمله از رو نکامیابی درین خیر البلاد و اکتساب سعادت طواف و زیارت و ملازمت مسجد الحرام
اهتمام تام نصب العین خاطر ماند و به نشاطیکه برتر از ان در حوصلهٔ آرزو نگنجد روزی چند سپری آمد
ای مد نظر ۱۲
تا بتاریخ هشتم ذیحجه یوم الترویه بعد صلوة الاشراق بقاعدهٔ مستمره در مسجد الحرام احرام حج
بستیم و بمنا رفتیم و بیتوتت کردیم و نماز پنجگانه که اولین آن ظهر و آخرین آن صبح روز عرفه باشد
شب باشی کردن ۱۲
در منا گزاردیم منا باعتبار معموری اماکن با کوچک قصبه ماناست فاما همگی خانهای او در
غیر موسم حج خالی و معطل محض باشد جز وحوش و طیور از نوع بشر در آنجا اثری نباشد و
الحق مجمع و مشاهد امصار است از گرد آمدن جهانی و فراهمی اجناس و انبوهی اشیا [illegible]
آنچه [illegible] بود امروز درینجا [illegible] باشا و [illegible] اسفر [illegible] تمام آن [illegible]

وجوش فراوان و خیول اسپان و توپهای اژدر نشان نهم ذیحجه بعد نماز بامداد و طلوع مهر
باهنگ عرفات برخاستیم و روان شدیم میانه راه در قرب عرفات یکی را دیدیم قتیل خنجر جمعی
افتاده و آب دشنه بیداد آتش بجانش زده و از در اهیکه در میان داشت از میان رفته
درین دیار از تسلیم اعرابیان و بدویان چنین ماجرا امری نادر نیست بل اکثر پیش از ضعفا لنهاست
ستم و تعدی
در وادی عرفات فرود آمدیم چون شمس بسمت الراس تافت در دم بمسجد النمره رسیدیم
بعد جمع بین الصلوتین یعنی پیشین و دیگر بیک اذان و دو تکبیر بیفاصله گزاردن بالای جبل رحمت که
ای ظهر و عصر ۱۲
موقف آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین است وقوف بجای آوردیم نامه نگار را با ڈپٹی صاحب
دران محل از خطیب فرقی جز قدمی چند بیش نبود بعد ازین خطیب در قرائت خطبه شروع کرد
و عامه حاجیان روی بسوی خطیب آوردند در هیچ وقتی هر یکی بقدر حال و استعداد خود در حالتی بود
که نتوان گفت سبحان الله نزول مدار رحمت و جوشش سحاب کرم که درین خجسته موقف است
دیدنی است نه گفتنی هر که درینجای ایستاد و در آنحالت هر چه بر دلش ریخت قدرش همادانند
چون مهر بغروب مشرف آمد رجوع بمزدلفه شد و درانجا طرح مبیت ریخته نماز شام با نماز خفتن
بهمان آئین پیشینه که بالا گفتیم گزاردیم و سحرگاه دهم ذیحجه سنگریزه ها از حوالی مشعر الحرام
بدست آورده روان گشتیم و بمنا رسیدیم و از انجا بعد رمی جمرة العقبی بهفت سنگریزه و ذبح قربانی
و حلق سر و غسل و احرام کشادن و رخت آشتی کردن و نماز پیشین گزاردن آهنگ مکه معظمه کردیم
و همانروز بعد طواف الزیارت و سعی بین الصفا و المروه رجعت قهقری کرده بمنا آمدیم
و شب در مسجد الخیف گذرانیدیم یازدهم بعد صلوة الظهر امام در مسجد خیف خطبه همیخواند
و از بقیه احکام متعلقه مناسک شرح میفرماید نماز پیشین عقب امام بجماعت گزاردیم و پس از
استماع خطبه رمی جمره ثلاثه یعنی جمرة الاولی و جمرة الوسطی و جمرة العقبی بهفت هفت سنگریزه کرده
انداختن سنگریزه ها ۱۲

به منزلگاه خویش آمدیم و شب همانجا بپایان آوردیم دوازدهم ماه ذی‌الحجه بهمان کردار
دیروزه بعد صلوة الظهر و رمی جمرات ثلثه کاروان سوی مکه مشرفه روان شد تا بین العصر والمغرب
در ام القری شرف اندوز سعادت آمدیم الحمد لله ثم الحمد لله که بیاری طالع ارجمند سعادت
سترگ روزی روزگار شد و بسیاری رحمت خداوند متعال که از آرزوی به پیشگاه ظهور
جلوه گری کرد رجا که کمال رحمت او زنگار نقصان از مرآت عمل ما بزداید و بخشش ایزد پاک ذات
خود کردارهای ناقبول ما را درپذیرد چون بعون عنایت یزدانی حج به تحفظ سائر مناسک
و نگاهداشت همه ضوابط گزارده آمد اکنون به بجای آوردن عمره که حج را متمم است بر نظام
و از مکه مشرفه بزمین حل که میقات عمره همانست و افضل مواضع مسجد تنعیم است به مسجد
عایشه معروف رسیده احرام بعمره بربستیم و همان نمط معلوم از باب العمره بمسجد الحرام داخل شدیم
و طواف و سعی بهمان اشواط سبعه بجای آورده بعد قصر و حلق از احرام برآمدیم و بعد از این
روزی دیگر بهمین آئین عمره دیگر آوردیم مخفی نماند که از حجاج اهل توفیق را بجا آنست که
در بجا آوردن عمره اکثار بتقدیم رسانند و چندانکه بیشتر کنند کمتر دانند و ما را نیز یمن دل شوق بود
فاما همدران روزها که ڈپٹی صاحب را مزاج ناساز گشت و از نیل این سعادت را اتفاق نیفتاد
لیکن آفرین بر همت مردانه داروغه جمال خانصاحب که ایشان سرمایه این دولت بکرات
بدیده یافتند و برما سبقت ربودند چون درین بلده طیبه از حج و همگی زیارات فراغ خاطر
روی داد حالیا وقت آن آمد که از ترحال سوی مدینة الرسول سخن بمیان آید روش امر
آنست که نرخ کرایه شتران در ایاب و ذهاب این خجسته سفر از پیشگاه شریف مکه مشخص شده
مشتهر میشود و شریف و پاشا از اهل بادیه و اعراب بیابان آشتی از شورش انگیختن
و خونهای حجاج ریختن و غیر آن از ایشان گرفته وقتی که سپارند آنگاه قوافل آماده میشود و آهنگ

سفر ساز میکنند چون این کار بهمین منوال روایی یافت بیکبار از آماده شدن کاروانها
و پیش آمدن نهوض سوی مدینه و رجال سوی شهر غلغله افتاد و هر یکی در تهیه ساز و برگ سفر
سرگرم شد کرایهٔ آمد و رفت منازل مبارک انچه مقرر شده بود بیست و سه ریال فرانسیسی بود
برای تکمیل شکدف و بیست و دو ریال بهر شبری فاما جمالان بسا از معلمان بغرض افزودن
زر کرا نیرنگی دگر انگیختند که بیش از هفت روز در مدینه توقف نکنیم و حفظ و آسایش حجاج را
متکفل نباشیم اما اگر چهار ریال دیگر بر مقدار معلوم بیفزایند توقف دو هفته را در مدینه تعهد کنیم
ناکاردانی تن برضا در داد و ناگزیر بیست و هفت ریال بهر شکدف و بیست و شش برای
شبری مقرر شد ریال برابر دو روپیه چهار آنه سکه رایج الوقت انگریزیست و این بحث از ریال
فرانسیسی میرود که رواجش در آنجا بیشتر است بخلاف ریال سلطانی که با دو روپیه انگریزی مساوی
و گاهی کمتر ازین قلیل الرواج است پنهان نماند که تشخص زر کرای مراکب بحری و بری جاوید
بیک مرکز و اندازه نباشد و اغلب معاملت نرخ هر جنس بهر جا همین آئین است که گاهی
کم شود و گاهی بیش در همین روزگار بسیاری از کاروانیان زر کرا بر مقدار متقدم الذکر
افزون تر داده اند و بسیاری کمتر از آن کامیاب گشته شکدف دو هودج است با یکدیگر بسته
چون قبه و هیات مجموعی بهلی هند باشد از هر دو طرف بر پشت شتر نهند و بر سر آن استوار بندند
و دو کس هر دو طرف بنشینند و در از کشیدن و رخت و سامان ضروری نهادن را جای
فراخ بود و آسایش راکب انیکو راحله باشد اگر جمال خوشنود است و بکر دولی این نادر
و کمتر است چه عموماً مروت در نهاد این قوم ننهاده اند و مهر و وفا و آداب تحسین شناسی در
فطرت ایشان نه سرشته تاهم چون اغراض کلیه از مردن و زیستن و خوردن و آشامیدن و کذلک
همگی حوائج انسانی با ایشان متعلق شده به نمطیکه باشد با ایشان ساختن ضرور افتاد

چه توان کرد مردمان این اند بهمین مردمان بباید ساخت شتری بهر بار کردن رخت
و کالاست از اجناس خوردنی و اباریق و زقاق آب و ظروف و غیر آن بعد حصول آمدن اسباب
جمع ابریق ۱۲ جمع زق ای مشکها ۱۲
چارپائی مثالی چیزی از بالا بندند تا دو کس بران می نشینند اما راحت نباشد تا آن ای آشفته سر
داستان سرائی تا کی سخن سنجی تا کجا از آنچه گزاردن آن ناگزیر بود بر صفحه رقم نقش بست حالیا گاه آن نشست
که هودج بر ناقه نهیم و در راه مقصود پا از سر کنیم امید که آرزوی دیرینه بر آید و سعی مشکور افتد
تا بعد اقامت یکماه و پنج روز درین بلدهٔ دلفروز واقع بیست و نهم ۲۹ ذیحجه روز سه شنبه ۱۲۸۰ هجری
بعد نماز پیشین بار سبکبارگی نهادیم و با سری شوریده و خاطری پر از شوق در راه مدینه افتادیم
چون ساربانان سلطانی شتران را سبکتر میگفتند لهذا تیز راندند و پاسی از شب رفته در وادی
فاطمه منزل گزیدند درین موضع نهری روانست که آبش در غایت صفا و لطافت و حلاوت
نخیل در نهایت خضرت و نضارت درین مقام هندوانه و خرما و لحم و نیز بعضی بقولات بهم رسید
ای سبزی ۱۲ ای تازگی ۱۲ ای تابع خرما ۱۲
تا بین مکه و این مقام در وادی سرف حظیره ایست که تربت منورهٔ ام المومنین میمونه رضی الله عنها
احاطه ۱۲
در وست و محاذی آن مسجدی گویند که نکاح و زفاف حضرت ممدوحه و وفات وی هم درین
همایون موضع اتفاق افتاد بزیارت آن مشرف شدیم سی ام ذیحجه بعد صلوة الظهر کاروان
روان شد تا شبگیر زده قبل از شروق شمس در اسفان رخت گشوده آمد منزل امروزه طویل است
ای روشن شدن ۱۲
باندازهٔ فراسخ هند زیاده بر بیست کروه است فاما در دیار عرب شمار قرب و بعد مراحل بمیل
و فرسخ نیست هر جا که آبست همان جای هبوط و نزول است قریب باشد یا بعید و سیر و سفر
ای فرود آمدن ۱۲
بهنگام شب معتاد افتاده این موضع در دامن کوه چندلی بیست نما نهاد ارد لحم بز و هندوانه
بافراط و خربزه هم اما گران نفیس و شیرین نخیند انکه مشهور است دست بهم داد دو چاه پخته
بغایت بزرگ و بسیاری آب درین دو چاه یکی قدیم است گویند که آبش تلخ و شور تر بود

رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لعاب دہن در وی ریخت تا الیوم در عذوبت و لطافت
رشک کوثر و تسنیم است و آن ثانوی جدید آبش اگرچہ شیرین است اما چون اندکی بوی بد دارد
بیشتر معطل است حلقہ این چاہ فراخ و پہنا چندانکہ بابادی راقم نوزدہ دست عرضا
و طولاً اتوان و است یکم محرم سنہ ۱۲۸۸ ہجری یوم الخمیس پیش از عصر کوس رحیل نواختند
و پارہ از شب رفتہ محمل انداختند نزولگاہ امروز خلیص نام دارد خانہای چند مساکن بدویان
در وست چاہی و نخیلی دارد اما آبش خوب شیرین نیست و فی الجملہ بتکلف نیز بقیمت دست میدہد
دوم محرم یوم الجمعہ کذلک قبل العصر حرکت و بخشی از شب ماندہ بر سر بیر قضیمہ اقامت اتفاق افتاد
دو چاہ درین جایگاہ اما کم آب و برخی شور از عمارات و نیز جبال تا مد بصر اثری پیدا نیست
تا نظر ارنگستان است سوم محرم پیش از پیشین براحلہ بر شدیم از انکہ منزل امروزہ
اطول المراحل است روز تا شب گرم پویہ بودیم تا سحرگاہ در رابغ رسیدیم رابغ قصبہ ایست
خانہایش ہمہ خام بر ساحل بحر محیط واقع سواد این مرز از سائر مراحل شاداب تر است و بساتین
و نخلستان خرما اکثر بازار می آبادان دارد کہ ماکل و مشارب سائر ما یحتاج سیتوان یافت
اما درین بقعہ ہنگامہ حراسیان بسیار است مردم اینجا ہمہ سارق کہ حفاظت رخت و کالا
در روز دشوار میشود حصنی متین بنا یافتہ است و از عساکر سلطانی فتشونی در و جا گرفتہ در
قرب آبادی کہ ہنوز کاروان بمنزل نرسیدہ بود مولوی محمد محسن پنجابی کہ مسکین راجل رہ نورد بود
از قافلہ قدمی چند متاخر شد حراسیان بر وریختند و بخستند کہ نیم جان است و ہرچہ در کیسہ بود
پاک ربودند چہارم محرم ظہر گزاردہ از رابغ کوچیدیم و پیش از صبح صادق بر سر مستورہ
قرار چیدیم و مقام از آبادی و انسان نشانی نیست و چیزی غیر از ہندوانہ و خرمای صحرائی
بدست نمی آید چاہیست کم آب کہ ہم شور و تلخ پنجم محرم بعد زوال بضعف النہار محمل ناقہ بستند

دیگاه نمازگاه بر سر شیخ واگشادند این صعب تر جائیست که از نایافتن آب شور العطش از
هر گوشهٔ کاروان بلند و چاه درین جایگاه اما خشک و سیاه در وهلهٔ نخستین هر که بر سرش
رسید یافت هر قدر که یافت بعد از ان نصیبی هر تشنه لبی نبود بهر نمط این روز سیاه
بشام آوردن و از گل ولای آن چاه روائی کار کردن اتفاق افتاد در راه دو چاه دو چار شد
و آبی بر آتش لب خشکان میزند ششم محرم دو ساعت بر نیم روز رفته رحیل رو داد
و پاسی از شب مانده بر سر بیر عبید الله گذر افتاد منزل امروزه سخت ناهموار و صعب المرور است
تلال رمال چون جبال سر بآسمان کشیده و شتران را پای تا زانو در ریگ فرو رفته در نیمقام
آب نایاب است بامداد ان جمالان آب از زیر کوه آوردند تنبیه درین سفر ما را از جمع
بین الصلوتین بتقلید آئین شافعی رحمة الله علیه گزیر نیست نماز ظهر با عصر و تکبیر
بوقت واحد میگزاریم شامگاهان مقرر است که قریب فرو نشستن مهر قافله دو ساعت
از رفتار می ایستد تا نماز شام با خفتن گذارده بمرکب می نشینیم بعد از ان نشاید که کسی
بشب از راحله فرود آید بفاصلهٔ سه کروه از نیمقام میانه راه چاهی است تشنه کامان
از آبش آتش عطشان فرو نشانیدند هفتم محرم امروز نیم روز نارسیده دو ال
بر بیر و تر جال زدند لاجرم پس کاروان با خاکی کردیم و در راه جائی نماز گزارده بمرکب
نشستیم چون دو ساعت بر نیم شب رفت وادی بیر عباس مهبط نزول گشت در نیمقام
کلان تر چاهی است آبش شیرین است و چشمه اش سیر و سرشار اما حصول آب بیشتر بقیمت است
سوقی صغیر هم دارد که لحم و خرما و جز آن میتوان یافت در چار سوی این وادی جبال رفیع است
و بیوت بدویان در ان واقع هم کوچک حصاریست بطور تهانه و سپهداری با سر هنگان
چند از اتراک در دست هشتم محرم پیشینگهان دامان بیابان دیدیم و رهگرا شدیم

جمع ترک ۱۲
یعنی بوقت نماز ظهر ۱۲

طریق امروزه من اوله الی آخره صعب تر و جاده همه سنگلاخ سیاه، کوه و هامون از آسیا
و آبادی و انسان اثری نیست نهم محرم سحرگاه در وادی شهدا محمل از ناقه فرود آوردیم
اینمقام هم آب ندارد و از بی آبی چهارپایه لقب که بکار روانیان نرسید بتاریخ امروزه
منزلگاه بودن این وادی و رنجی دیدن از بی آبی طرفه مناسبتی دارد مردم در وجه تسمیه
این جای تعبیر کنند که اکثری از غزات محاربهٔ بدر مجروح در اینمقام رسیده بجنت خرامیدند
و هم درین زمین مدفون شدند والبته از آثار قبور هم محسوس میشود چون آفتاب بسمت الراس
تافت بسیج علی راه برخاستیم و نماز گذارده بمرکب نشستیم و بفراوان ولوله و شوق همی [illegible]
از آنکه بامداد حصول شرف دخول طابهٔ طیبه امیدواریم دهم محرم روز شنبه [illegible]
صبح صادق هنگامهٔ شبگیر سر آمد و عمارات شهر در نظرها جلوه کردن گرفت و ردم از راحله
فرود آمدیم و راجل برهنه پا و سر متضرع و مستکین بسرعت مشی قطره زنی گرفتیم زبان باکثار صلوة
و سلام آشنا و دل بهزار خضوع و ابتهال اما تا وانتشار بوارق صبح قافله زیر دیوار شهر پناه
آرام گرفت نماز بامداد در مسجدی گزارده اندرون شهر بهره اندوز سعادت گشته آمدیم
و منزلی در قرب باب الرحمة بکرا گرفته بعد محفوظ کردن رخت و متاع و تطهیر بدن بغسل و تبدیل
و تطییب ثیاب برهنمونی سید عبدالحمید معلم بپای چشم و سر سوی حرم محترم روی آوردیم و به باب السلام
رسیده نخست بیخودانه جبین ارادت بخاک آستان عزت سودیم پس از آن بدربار جهان مدار
رحمة للعالمین صلواة الله علیه و آله اجمعین حاضر شده نخستین بمقام روضهٔ متبرکه
دوگانهٔ تحیة المسجد گزاردیم و سجدهٔ شکر کرده نحتی دست بدعا افراشتیم مثنوی

بسی سجده سجدهٔ شکرانه کردیم — چو غش آسا از جان پروانه کردیم
ز اشک ابر چشم پنجاب — حریم آستان عرفه اش آب
بگرد روضه اش گشتیم گستاخ — ولی چون پنجره سوراخ سوراخ
گهی رفتیم زان ساحت غباری — گهی چیدیم زو خاشاک و خاری

بسوی منبرش سر برگرفتم
بپای هر ستون قد راست کردم

زچهره پایه‌اش در زر گرفتم
مقام را ستان درخواست کردم

زمحرابش بسجده کام جستم
زداغ آرزو ریش با دل خویش

قدمگاهش بچشم و دیده جستم
زدیم از دل بهر قندیل آتش

روضه عبارت از قطعه جائیست که میانهٔ ممبر منور و مرقد مطهر واقع است سپس شرف زیارت
حضرت و صاحبینش از روزنهای سه‌گانه و بعد از ان پشت حجرهٔ شریفه زیارت بضعة الرسول (جگر گوشه ۱۲)
سیدة النسا فاطمة البتول صلواة الله علیها و علی ابیها و صاحبیها حاصل کردیم در محل قبر
حضرت سیده علیها السلام سه قول است اول که مذکور شد دوم مضجع رفیع وی مقبرهٔ بقیع است (خوابگاه ۱۲)
در مشهد حضرت عباس ابن عبدالمطلب سوم در مسجد فاطمه مسمی به بیت الاحزان که در بقیع واقع است
پس از مشرف شدن به نیل این نعمت عظیمه روی به منزلگاه آوردیم و بعد ازین باغتنام ایام (غنیمت شمردن ۱۲)
اقامت طابه طیبه (نام مدینه ۱۲) که زبدهٔ عمر و نقاوهٔ (برای خلاصه ۱۲) اوقات همین زمان تواند بود ملازمت مسجد نبوی و حاضری
حریم عزت را همه شعار و دثار خود کردیم بارک الله کیفیات عجیب و برکات عمیم این محل مقدس را
چه برگزارم که زنهار بکالبد گفتار نآید و نیروی خامه رقم آنرا برنتابد قدر آن همان فهم اندکه بدین
نعمت رسد و بچشم سر بنگرد فیضیست که چون محیط کرم آن کریم لیل و نهار در فوران است (جوشش ۱۲)
نوریست که برنگ ابر مطیر (بارنده ۱۲) هر لحظه بران ارض مقدسه درفشانست ه بروق شبهه
سوز آنجا لوایح * بدور دین فروز آنجا سواطع * نجوم اهتدا آنجا فروزان * شموس
اصطفا آنجا طوالع * ادراک آن نه بر خواص مخصوص افتاده بلکه عوام اهل صورت نیز
ازین فیض عام بی بهره نمانده چون حدیث مَا بَيْنَ قَبْرِيْ وَمِنْبَرِيْ رَوْضَةٌ
مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ بسند جید وارد است شک چیست که زائر پیش از مرگ بجنت رسید
و بمفاد حدیث صحیح مَنْ زَارَ قَبْرِيْ وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِيْ فائز این قدسی مقام لاریب
بر گرانمایه وجوب شفاعت آن گنجور رحمت دست یافت ه جانم فدای یکدم وی همه دنیا

قربان یا شوم که بکویت رسیده است؛ تعالی الله از حسن و لطافت عمارت حریم دولت
چه سخن بود مگر فردوس برین است که بر روی زمین است عامهٔ سیاحان جهان پیمایان
متفق القول و هم زبان اند که در چار سوی آفاق در هیچ کشور نظیر وی امروز قصر و مکانی نیست
بنّایان درین تعمیر چه ید بیضا کرده اند حجّاران و حدّادان دستکار طرفه سنگ نگاری ها نموده
(ای معماران ۱۲ — ای معجزه نموده اند ۱۲ — کنایه از سنگ تراشان ۱۲)
غلط کردم ظهور چنین صنائع و بدائع از طاقت بشری بالاتر است مگر رب البیت به ید قدرت کامله
طرحش ریخته و مکان ملا اعلی بصناعت نیرنگ انگیخته از وفور ضیا و نور فی المثل اینخانه تمام آفتاب است
و سقف و جدارش یکسر از طلای ناب بالجمله بدیدم آنچه از دیدن برون بود مپرس از ما
(ای دیوار ۱۲ — ای خالص ۱۲)
ز کیفیت که چون بود مسجد معظم جماعت مالکی و حنبلی انعقاد نمی یابد جز حنفی و شافعی ایمه
حنفی جز نماز بامداد باداء فریضه سبقت میکنند ایمه از زمرهٔ حنفیه اکثر اند و از شافعیه تنی چند
شمار خطبا و ایمه و موذنان از صد متجاوز است بحسن خطابت و نیکوی قرائت چون خطبا
و قضاة ای مدینه جائی یافته نشود و مدینه هر چند شهر کلان تر نیست فاما آبادیش بوضع شگرف
(ای قاضی ۱۲)
قصور و بیوت نیکوی و مشکوی او همه زیبا و بصفا اسواق او با فراوان اجناس نفائس
انباشته در غایت رونق و بها خاصة تمر و خرما بکثرت و لطافتیکه ازین فرخنده مرز خیزد در روی
زمین نباشد حدائق نخیل و عنب و رمان در غایت نضارت از حوزهٔ احصا بدر افتاده
(انگور ۱۲ — انار ۱۲)
جریان انهار و شادابی مرغزار طرفه بنیاد لطافت نهاده سواد این همایون شهر بهی خرم
و نزهت خیز هوای روح پرورش خوشا لحظه بیر اصاغر و اکابر این خیر البلاد سرشار خلق نیکو
همه خنده رو و فرخنده خو از اعاظم فضلای این شهر یکی سید محمد رضوان است ملقب بشیخ الدلائل
هم فقیه دقیق نظر است و هم در علم حدیث پایه اش بلند تر دلائل الخیرات را حافظ و استاد
مسلّمه است اکثر از صبح تا چاشت و باز از عصر تا عشا در مسجد نبوی به تدریس و آموزگاری می نشیند

بارا باوی اجتماع کثیر دست بهم داد و تبرکاً و هم بغرض تصحیح دلائل الخیرات بروی گذرانیده
اجازت گرفتم و خط سند برقم خاص حاصل کردم دیگر سید عبد الحمید که بارها معلم بود و گزین
مرد بیست و در هم پیشگان خود غنیمت است خلقی دلفریب دارد و حاجیان خود را بعد از انجام
خدمتها بجا می آرد بارها در زیارت سائر مشاهد مزید اعانت کرد نژادش از بوهره دکن است
و مولد مدینة الرسول ﷺ چون در ایام اقامت اینجا شرف زیارت همگی مشاهد مقدسه و مآثر
مشرفه دریافته ایم جای آنست که از شرح آن نگذریم نخستین زیارت بقیع الغرقد مقبره ایست
از مدینه طیبه اخبار فضائل بقیع و دفن اموات در وی و بشارت شفاعت آنحضرت ﷺ بهر کسیکه
در وی مقبور گردد و رفتن آنحضرت ﷺ بشب در بقیع بسیار وارد شده حامل آن کتب مطوله سیر
و احادیث است مشاهد معروفه البقیع هفت اند اول قبر حضرت ثالث الخلفا عثمان بن عفان
رضی الله عنه دوم مشهد حضرت ابراهیم ولد نبی الکریم و در این مشهد هفت کس دیگر از صحابه
مدفون اند بقیه بنات الرسول عثمان بن مظعون عبد الرحمن بن عوف سعد بن ابی وقاص
و این هر دو از عشره مبشره اند عبد الله بن مسعود که از فقهاء صحابه است خنیس بن حذافه
از اصحاب هجرت سعد بن زراره سوم مشهد حضرت عباس بن عبد المطلب علیه السلام
و این مشهد حاوی قبور اهلبیت کرام است اول قبر امام سبط اکبر حضرت امام حسن مجتبی
ثانی تربت سید الساجدین حضرت امام زین العابدین ثالث مرقد حضرت امام محمد باقر
و ولد امجد وی حضرت امام جعفر صادق علیهم السلام و قول اصح آنست که این همه ائمه
همی در یک قبر مقبور اند و بعضی بر آنند که در جنب حضرت امام حسن قبر حضرت سیدة النساء
علیها الصلوة والسلام چهارم مشهد ام المومنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها
و در این مشهد همه ازواج طیبات یازده گانه مدفون اند سوای حضرت خدیجة الکبری که

مکه مکرمه مقبره معلا و حضرت میمونه که در وادی سرف هجده میل از مکه در طریق مدینه مدفون اند
پنجم مشهد حضرت عقیل بن ابی طالب و نیز در وی است قبر حضرت ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب
و قبر حضرت عبدالله بن جعفر طیار در قبر عقیل علیه السلام اقوال مختلف است اول اینکه مذکور شد
دیگر آنکه در سرای عقیل واقع که سوم قبر او در شام ششم مشهد سه نفر از اولاد حضرت خیر البشر
ظاهر آنست که قبور هر سه دختران آنحضرت رقیه و زینب و ام کلثوم علیهن السلام باشد
هفتم مشهد فاطمه بنت اسد ام حضرت علی مرتضی علیه السلام و بعضی گویند که این مشهد
سعد بن ابی وقاص است و ورای این مشاهد که ذکر یافت هزار صدها کس از صحابه و تابعین
و اولیا و اصفیا درین سرزمین بهشت آئین موجود الحمدلله که بتفصیل دلخواه سعادت زیارت
روزی شد فاما مشاهدیکه خارج بقیع و در قرب وی است این ست قبر حضرت صفیه بنت عبد المطلب
مشهد حضرت اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام مشهد نفس زکیه محمد بن عبدالله
محض بن حسن مثنی سلام الله علیهم مشهد مالک بن سنان که پدر حضرت ابوسعید خدری است
و او من جمله شهدای احد است احد جبلی است مخصوص بفضائل عظیمه و غزوه احد از مشاهیر
غزوات است و زمین آن مدفن شهدا از آنجمله سید الشهدا حضرت امیر حمزه بن عبد المطلب است
علیه السلام دیگر آبار متبرکه آنچه امروز شناخته میشود از آبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم
هفت بیر است نخستین بیر اریس و آن در قرب مسجد قبا است گویند که حضرت را
بعد وفات غسل از آب همین چاه داده اند دوم بیر عهن وضو کرد آنحضرت از آب آن
و لعاب دهن مبارک در وی ریخت و دعا کرد او را ببرکت سوم بیر غرس که از مسجد قبا
مشرق رویه بفصل نصف میل واقع است حضرت وضو کرد و بنوشید و لعاب شریف
دران انداخت و فرمود بیر غرس چشمه ایست از چشمه های بهشت چهارم بیر بصه آن

در قرب بقیع بر طریق قبا میانه باغی از نخیل واقع است نشست حضرت رسالت صلعم بر کنار چاه
و برکت در این چاه غساله را [illegible] پنجم بیر حا که بمحاذات مسجد نبوی بیرون دیوار شهر پناه در باغ
ابو طلحه واقع است ششم بیر بضاعه که واقع است در پهلوی شهر داخل باغ نخیل وضو کرد
حضرت از وی و لعاب مبارک انداخت و دعا کرد و او را مردم در زمان حضرت بیماران را
سه روز از آب این چاه غسل میدادند شفا حاصل میشد هفتم بیر رومه که شمالی مسجد قبلتین
در وادی عقیق سه کروهی مدینه واقع است خرید او را حضرت عثمان رضی الله عنه و ایثار کرد
بر مسلمانان فاما مساجد یکه بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم منسوب اند و حضرت در
جمله آن نماز گزارده اول مسجد قبا آن جانب جنوب از مدینه بفاصله دو کروه واقع است
و اول مسجدیست که تعمیر یافت بعد از بعثت و بنا کرد آنرا حضرت و همین است افضل مساجد
بعد از مساجد ثلثه و منطوق حدیث ترمذی اَلصَّلٰوةُ فِی مَسْجِدِ قُبَا کَعُمْرَةٍ ثواب
ادای نماز در وی بعمره معادل است دوم مسجد الجمعه که حضرت اول نماز جمعه در انجا گزارده است
چون از قبا بمدینه روند در راه بر یسار سالک افتد سوم مسجد فضیح در جانب شرقی از قبا
و الیوم به مسجد الشمس معروفست و این مسجد را مربع احاطه هست و غیر مسقف چهارم مسجد بنی قریظه
که از مسجد الشمس بجانب مشرق است پنجم مسجد ام ابراهیم که مصلای نبوی و مولد حضرت ابراهیم
پسر رسول کریم است ششم مسجد بنی ظفره که بین الناس بمسجد بغله موسوم است از بقیع
بجانب شرقی درینمقام بر حجری اثر مرفق شریف موجود و نیز در سنگی نشان سم بغله آنحضرت
مرئی میشود هفتم مسجد الاجابت از بقیع شمال رویه سید عالم درینموضع مستجاب دعای طویل کرد
دو چار اجابت شد هشتم مسجد الفتح مصلای مبارک آنحضرت در مقابل محراب مسجد است
نهم مسجد حضرت سلمان فارسی دهم مسجد امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه یازدهم

مسجد حضرت صدیق رضی اللہ عنہ این ہر چہار مسجد از جبل سلع بجانب مغرب بہ نبردگاہ
جنگ احزاب واقع اند دوازدہم مسجد بنی حرام در شعب جبل سلع بر یمین روندہ چون از مدینہ
رود سیزدہم مسجد قبلتین کہ تحویل قبلہ از بیت المقدس بکعبہ در آنجا واقع شدہ نازل شد
درین مسجد در نماز ظہر آیۂ کریمہ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الی آخرہ چہاردہم
مسجد السقیا کہ کوچک مسجد یست پانزدہم مسجد ذو باب المعروف بمسجد الرایہ و فاصل
درمیان مساجد فتح و این مسجد ہمان جبل سلع ست شانزدہم مسجد صغیر کہ مسجدی خورد است
از مزار حضرت امیر حمزہ بسمت مشرق و آنرا مسجد الفسیح نیز گویند از آنکہ آیۂ کریمہ یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا تَفَسَّحُوْا فِی الْمَجٰلِسِ الی آخرہ ہمین جا نازل گشتہ ہفدہم مسجد ابو ذر غفاری
کہ چون بزیارت شہداء احد روند در راہ بدست راست افتد ہیجدہم مسجد مصلی العید
خارج مدینہ در جانب غربی قریب دروازۂ مصری از آن راہ کہ قافلہ از مکہ می آید و این مسجد است
کہ آنحضرت اول در آن نماز عید خواندند فقط و رای این مفصلات مگر زیارتگاہی دیگر ہم باشد کہ
ما در آنجا نرسیدہ باشیم بالجملہ ہر آنچہ مشتاہت رفت و برخود گذشت بر گزاردن آن باز گردیدم
بعد زیارات مدینۂ معلیہ تصمیم عزم چنان بود کہ بہ بسیج زیارات کربلا معلی و بغداد و نجف
و نجف اشرف آہنگ سفر پیشینہ ساز کنیم فاما ناامنی طریق و ہنگامۂ اہل بادیہ در غارت
و نہیب سنگ راہ این مقصود شد و نیز ناآمادہ شدن کاروانہا سببی خاص عایق
این مدعا گشت ع ای بسا آرزو کہ خاک شدہ ❁ لاجرم جاذبۂ آب و دانہ اقتضای نقل
و حرکت کرد و ہنوز مدت معہودہ قیام اینجا کامل سپری نشدہ بود کہ جمالان با جمل شتران
از چہار سو فراز رسیدند و عرصہ بر کاروانیان تنگ کردند ❁ حیف در چشم زدن
صحبت یار آخر شد ❁ روی گل سیر ندیدیم و بہار آخر شد ❁ فریاد کہ بعد چہاردہ روز صبر فراق نورزید

هیهات که در کم مایه فرصتی بیشتر رسیدن به برگ آرمیدن رسید فغان که جگر ازین غصه
خون شد و دیده از سیل سرشک جیحون چون فرمان قضا نمی ایستد و با قدر عربده پیش نرود
اختیار مفارقت ناگزیر گردید شب بدغدغهٔ فراق بخوابهای پریشان گذشت چون صبح دمید
نماز در مسجد اقدس گزاردیم و سپس بهزاران خضوع و انکسار و فراوان ادب و وقار بعد
گزارش صلوة و سلام بحضرت رسالت و حصول رخصت از پیشگاه عزت با دلی غمین و چشمی
بر آستین جان با اهمه را نجای روان آسا گذاشته بیرون شهر در قافله آمدیم چون میقات
اهل مدینه و محل احرام ایشان مسجد ذو الحلیفه است دو کروهی از مدینه در طریق مکه در ان محل
وایستادن قافله میسر نبود لاجرم از همین جا احرام بعمره بستیم و بعد از اشراق یوم بیست
تاریخ بیست و چهارم محرم الحرام سنه ۱۲۸۸ هجری با کاروانیان ره نوردی گرفتیم و پیش از صبح دو ساعت
در وادی شهدا رسیدیم سابق گذشت که آب اینجا نایاب است بیست و پنجم محرم نماز ظهر گزارده
به بسیج طی او برخاستیم و نیم شب رفته بر سر بیر عباس رحل اقامت افگندیم این جا بیست که
آب و هم دیگر اشیا خاطرخواه بسیار است بیست و ششم ازینمقام به تبدیل طریق باهنگ زیارت بدر
عطف عنان شد پاره از شب مانده بوادی صفرا افتادیم و بار گشادیم صفرا در وسعت آبادی
با بزرگ قصبه ماناست مزروع بجریان نهری سیراب و زراعت خیز و سوادش از سائر مراحل
سادات تر است و همه اشیا اکثر بهم میرسد درینجا مسجدیست به مسجد الصفرا موسوم از
مآثر نبویست نماز درو گزاردیم بیست و هفتم منزل امروز ما کوچک ترین منازل ست یعنی که
عصر گزارده براه افتادیم و نیم شب نارفته در بدر محمل از جنازه گشادیم بدر موضعیست از
غزوات سید کائنات و مخصوص ببسیاری از فضائل و کرامات صبحگاه بزیارت شهدای بدر
شرف اندوز سعادت ابدی شدیم ریزش مدرار رحمت که درین خجسته جا می بدیدیم و نیست گفتنی

سلیس در مسجد بدر که الیوم مسجد غمامه بین الناس مشهور و از مآثر نبویست و دوگانه ادا کردیم
این قریه نیکو آباد است و در باغ و بستان بفراوان و عینی لطیف و آن از مشارب و مآکل
هر چیز میتوان یافت بست و هشتم [۲۸] قریب عصر قافله برفتار آمد و بعد نصف اللیل در وادی
جیرمه مرور افتاد اینجا غیر از آب شور یا خرما صحرائی چیزی میسر نشود و تا نگاه کار کنند کریو پائی
ناموزونست یا یکسر دشت و هامون بست و نهم [۲۹] منزل امروزه ابعد منازل است پیش از
نماز ظهر راحله مرحله سر دادند و بیگاه چار ساعت از روز رفته بر سر بیر مستوره منزل گزیدند ذکر
این مقام سابق گذشت اعاده ضرور ننمود سیم [۳۰] محرم بعد نماز ظهر رحیل واقع شد و پیش از
صلوة فجر رابغ فرود آمدن گاه گشت درین مقام با وصف موجود بودن تهانه و جماعتی از
لشکریان کاروانیان از هنگامه سارقان و استلم طراران بستوه آمدند همه را همه روز
و شب در کشکداری و بیداری گذشت یکم [۱] سفر از جمر تعب و کسل شتران امروز راهی قیام درین
ای چوکیداری ۱۲
مقام شد درین موسم که در هند هنگام درو زراعت ربیع است درین سرزمین آلکاشت ابرها
از باجرای سبز و نارسیده می بینیم دوم [۲] سفر ظهر نارسیده بستر برچیدیم و عماری بر پشت ناقه
نهادیم و صبحدم بر سر چاه قضیمه فرود آمدیم آب این چاه شورست و هم چیزی بدست نیاید
سوم [۳] سفر چون پاره از روز باقی ماند و آفتاب صفرت آورد قافله گرم پویه گشت و پیش از صبح صادق
ای زردی ۱۲
بمنزلیکه نامش از خاطر رفت بارکشاده آمد چهارم [۴] سفر عصر نارسیده براحله بر شدیم و بیگاه
خلیص مضبط کاروان گردید درین مقام از مآثر سید الانام علیه الصلوة والسلام مسجدیست
فاما خراب و منهدم افتاده پنجم [۵] سفر بیش از ظهر دگر ره پیمائی شدیم از آنکه منزل امروزه طویل
و منزل میانه را که عسفانست ترک و قطع آن از مطمح نظر کرده بامدادان قبل طلوع الشمس بوادی
فاطمه رسیدیم گمان نرود که این وادی منسوب بحضرت خاتون است مگر ازین نام زنی دیگر باشد

پاتسمیه او جهی گرفت ششم سفر بین العصر والمغرب چون حرارت آفتاب فرونشست سواحل
گرمی گرفت بزوال نصف اللیل قریب مسجد تنعیم از مرکب فرود آمده دو رکعت دران مبارک منزل
گزاردیم و پس ازانجا پاخاکی کردیم و پاسی از شب مانده بمکه مکرمه داخل شدیم و همان روز
پیش از چاشت طواف وسعی بجا آوردیم و از احرام برآمدیم امید که مقبول حضرت احدیت شود
روز دیگر از رسیدن اینجا در چارسوی شهر غلغله خاست که سفاین میروند و قوافل هند
اکثر رفتند هر که آهنگ بشتاب نکند فرو ماند و موسم سفر دریا بگذرد ناگزیر مصلحت دیدیم آن شد
که تهیه مواد سفر وطن کنیم چون وکیل مالک جهاز اندرین شهر اقامت داشت سخن قرارداد
زر کرایه میان آورده شد و آنچه تقرر یافت بشرح ذیل است طبقه اعلی چهل و پنج روپیه طبقه اسفل
بیست و پنج روپیه تا همگی زر مشخصه ادا کرده خط برقم مالک بکف آوردیم و پس از آنکه هشت روز
در قیام اینجا سر آمده بود برخاستیم و متاسف و متحسر با قطره اشکبار و جگر دو نگار طواف الوداع
به نیت العود بجای آوردیم و پس نماز شام در مسجد الحرام گزارده تاریخ سیزدهم سفر
آن خیر البقاع را خیرباد گفته کام ناکام بمرکب نشستیم و سحرگاه یوم الجمعه در جده رسیدیم در
همایون بقعه مسجدیست توفیق نماز آدینه در انجا یافتیم شطری از روز باقی بود که جمالان
حدی خوانی سر کردند تا عصر گزارده آهنگ جده کردیم چهاردهم سفر بامدادان بعد سطوع
در جده نزول افتاد در قرب کاشانه که هنگام ذهاب نزول گاه ما بود بمنزلی فرو گشتیم
بانتظار آماده شدن جهاز پنج روزی اقامت این بلده ناگزیر شد هجدهم سفر چاشتگاه اسباب و
اثقال بر ساحل رسانیده در زورقی نشستیم و بسفینه دخانی کوه آگبوٹ نام [illegible] نشستیم
بیستم سفر پیش از زوال لنگر گشادند و به بنجر کوره سفینه [illegible] دیگر از [illegible]
شدن کشتی همان آشوب دوران بشدت تموج و غثیان هنگامه آرا شد [illegible]

کشتی نشینان را حالتی بود که برکس مباد و مزید بران درنهاد راقم اوراق از امراض متضاده (ای مختلفه ۱۲)
مثل تپ و پیچش و بواسیر و غیر آن عروض یافت درچنین محل پزشک و طبیب کو و ساز و برگ
علاج و چاره کار کجا (ای لاعلاج شد ۱۲) (ای طبیب ۱۲) همه تکیه بر کرم کارساز و دل با امید رحمت او تنومند (ای قوی ۱۲) روز بروز آزار
در افزودن بود و طاقت در کاستن درچنین وقت که بحسب ظاهر امید شفا ضعیف بود
از خونگریهای ذهنی صاحب بیمار بجور چه شرح دهم بتقاضای مهر دیرینه نفسی غفلت
از حال خسته بیمار بیرون خاطر خطیر بود و چون نباشد که فطرت ایشان با نکوئی کردن چنان آمده
که باید اندیشید خود در حق بیگانگی نکوئی نگذرند تا با همچو منی که حقوق پارینه داشتم ع دوستان را
کجا کنی محروم ** تو که با دشمنان نظر داری ** باری منت خدا را که کارساز بیچارگانست
و لطف عمیم او داروی دردمندان بعد یک هفته آن شدت فرونشست و خاطر قرار گرفت
هشت روز از رفتن کشتی رفته بود که به حدیده رسیدند و لنگر انداختند حدیده از
بلاد یمن گزین شهریست و ما دیدن او آرزومند بودیم فاما از ضعف خاطر هنگامه
صعود و نزول بر نتافت لاجرم چشم از تماشای او فرو بستیم و خاطر ازین اندیشه
تهی کردیم از کشتی نشینان اکثرها بدیدن این شهر رفتند گویند آب همه شور و کدر
وخیم و بدطعم دارد و امروز اکثر اطراف و اماکن شهر از صواعق گوله های توپ خراب افتاده
از آنکه در زمان آنجا با سلطان عزم نبرد کرد و با آهنگ عربده از جای رفت تا از جیوش
سلطانی سپاهی گران برو تاخت و شعلهٔ جنگ آن را دمار از روزگارش برآورد
سرش بدار السلطنت قسطنطنیه فرستادند و زن و بچگانش اسیر بند بلا شدند ع
هر آنکه بهتر که با مهتر ستیزد ** چنان افتد که هرگز بر نخیزد ** درزمان ذهاب با موکبی عظیم
از پیاده و سوار آنچه نهاد آتش بار دیده فراهم میشد و امر چنان استمرار رفته بود که

که بعد سوم موج عمان گسسته بر سر خصم تاخته آید چون هنگام مراجعت ورود بجدّه اتفاق افتد
این همه خرابیهای آن خدا گیر بگوش رسید بیست و نهم سفر باره از شب رفته از باب سکندر
بحر رحمت بیرون آمدیم سی ام سفر بساحل عدن لنگر انداختند چون عدن را پیش ازین دیده ام
و هم از کسل طبع و ضعف تن حرکت از جای خویش متعذر شد روز دیگر در عین هنگامه نیم روز
لنگر بر داشتند تو گوئی که بام گردون بجنبش آمد هر یکی را از بیم لطمات موج دل و نیم هر یکی را
از هیبت آب زهره آب آب و دستی بدعا که مگر باد مراد در اهتزاز آید و دستی بر دل که یارب
ساحل سلامت فراز آید در سفر دریا و رکوب مراکب آنچه گذشت و عموماً بر اهل آن سیر و شناسیه
شرح نیست تا نباشد که ارباب عزایم را دل بگردد و نیوشنده را ازین جبهت سفر خاطر
ستکره شود و بزرهٔ آن جاوید برهمن باند چون آساس کار بر آنست که تا رحمت نکشد
بحر رحمت نجوشد و تا رنج نبیند برشهد نوش دست نیابد تا با تیان چنین دو لتی
عظیم و نعمتی فخیم این مایه رنج و صعوبت در نظر جوانمردان چه باشد بالجمله ششم ربیع الاول
مع الخیر حمد کنان بساحل بمبئی پیوستیم و تسبیحات شکر جبهه فرسای بارگاه یزدانی شدیم
چون ضعفی قوی در سراپای نامه پرداز استیلا یافته بود اقامت سه چار روز در بمبئی
بمصلحت قرین نمود از رهگذر ناتوانی و سخافت تن این بار تفرج و تماشای شهر متعذر بماند
چون خاطر بختی بیاسود حب وطن متقاضی حرکت شد و یاد عزیزان آتش شوق در دامان زد
لاجرم دهم ربیع الاول هر یکی را از آشنایان آن بقعه در آغوش گرفته بدرود شدیم
و بکارگاه ریل رسیده تکت جبل پور بکف آوردیم و پس از رفتن ساعتی بر نیم روز
ارابه ریل بسیر عتیکه باد صرصر را در جنب او منزلتی نباشد و بیک خیال در سراپای مسکه
به نیمه راه بماند روان شد همه روز و شب بیک هنجار در رفتار بود تا روز دیگر یازدهم ربیع الاول

دوازدهم بجبل پور فرود آمدیم و آن روز و شب در مسافرسرای آنجا مهمان نمط پشمینه بیاراستیم
دوازدهم بعد نماز پیشین بکارگاه ریل آمده تکت الهٰ آباد گرفتیم و در عمل ساعت دوم بمرکب
بر نشستیم و نیم شب تا رفته در الهٰ آباد رسیدیم چون ضعف و طرفی از مرض باقی بود
قیام اینجا مصلحت ندیدیم و همدران ساعت بعد یک گهنته آوردن تکت روی بسوی
کانپور کردیم و نماز بامداد درین شهر گزاردیم از نیم مقام سیانه با ڈپٹی صاحب مفارقت
ناگزیر است چه مارا [illegible] مرز وطن بسیج لکهنو باید کرد و ایشانرا سوی بلند شهر لاجرم در مکانی
متصل اسٹیشن بداعیهٔ تودیع ڈپٹی صاحب بانتظار وقت روانگی ریل آن طرف
سکون گزیدیم و بعد صلوة الظهر یکدیگر را تنگ در آغوش کشیدیم و بخدا سپردیم چون
مرکب ایشان روانی گرفت ما و داروغه جمال خانصاحب با رفیق خود متوجه شهر شدیم
و مهمان مسافرسرای منزل جا گرفتیم سیزدهم ربیع الاول سحرگاه بستر و بالش بر داشتیم
و بکارگاه ریل بعد اخذ تکت منتظر وقت نشستیم تا هشت زده مرکب گرم پویه گشت
و ظهر روز آمده در کارگاه ریل واقع لکهنو رسید دماغ جان بلخلخه بوی وطن عطر آمود گردید
و جلوه سواد دیار نظرافروز باصره آمد دیدار بعضی اعزا و اصدقا که باستقبال شتافته بودند
جانی تازه بخشید و باز دید عزیزان وطن رخ از فرط نشاط بیفروخت تا شام در لکهنو بیاسودم
و بعد نماز خفتن از آنجا قطره زنان داخل وطن شدم نخست از همه زیارت مرقد والد مغفور
و قبور دیگر اکابر کرده دوگانهٔ تحیت المنزل در مسجد خویش ادا کردم الحمد لله تعالی
علی المعاودت بالسلامة والعافیة خاتمه فراوان نیایش مر ایزد یکتا را
که هم سفر بفرخی بانجام گرفت و هم عنوان این داستان به نکوئی اختتام یافت
امید که ارحم الراحمین بر مسکین خود بخشاید و حسن خاتمه روزی روزگارش گرداند

شمارهٔ آلای خداوندی و محاسبهٔ مواهب ربانی همانا از طاقت بشری بالاتر است
که در چنین صعب سفری دلی صبور و زبانی سپاس گزار کرامت کرد که با صعابت
هیچ مکروهی شکوه سر انشد و از بدایت تا نهایت در هیچ حال زمام استقلال از کف نرفت از
سائر مخاطر چنان آسان برآورد و از همه دشوارها چگونه بر کنار سلامت فکند هیچ کس
آسیبی گزندی نرسید و در متاع و کالا اندکی و یکی هم عیبی روی نداد کار افتاده شناسد
که در صورت چنین وقایع چنین ها از غرائب و لطائف غیبی باشد چون این فقره مایهٔ آبر سیدا
خود اعتراف است از گرانمایگان چشم الطاف است که اگر زلتی نگرند معذور دارند که پاکان
را از خطای تر دامنان چشم فروبستن رسم است نشیدی خارج آهنگی که شنیده و زمزمهٔ
بی اصولی که سروده نظر با امتثال فرمان بود از روزیکه از وطن بدر زدم نگارش روزنامچه
عادت کردم و تحت هر منزلی از وقایع لابدیه رقم همی زدم هر چند شایستگی عنوان این سخن
آن میخواست که شطری تفصیل قواعد ضروریه از مسائل مناسک در بیان فرائض و واجبات
و سنن و مستحبات و مکروهات و محرمات و مفسدات حج و عمره و آداب طواف و سعی و زیارت
و وقوف عرفات و غیره بیان کرده آید فاما چون شرح این مطالب الکتب مبسوطه و رسائل
عدیده حاوی و حائل افتاده اقتحام در بیکار تحصیل حاصلی بیش نبود لاجرم قطع نظر از آن
نیکو نمود تمام مدت سفر پنج ماه و هفت روز است بیست و پنجروز در بمبئی بی صرفه سر آمد
ورنه این مایه هم استعداد مدت نکشید درین روزگار از آمادگی مراکب بری و بحری این
دشوار سفر بسی آسان است هر کرا توفیق دمساز گردد نگارندهٔ اوراق ع بدنام کنندهٔ
نکونامی چند ۞ از ننگ بی هنری هم عنوان را از نام خویش معطل گذاشت و هم در پایان
همنشین دشمنین بود فاما در پائین بدین آئین میتوان گفت که معروف قنبر است

از غلامان حیدر صفدر فاتح خیبر قول صحیح است که الکنایة ابلغ من التصریح

والسلام خیر ختام

چون این تحریر بانجام و نامه نگار از کوشش خویش کام یافت بخاطر سگالش رفت که لابد
این عجاله را به پیشگاه نظر اوستاد فن خداوند سخن همی شاید گذشت تا پا لغز ها سے
این از پا افتاده را عصای خامهٔ عنایتش دستگیری فرماید و ملاحظهٔ چنین آموزگار
گزین سرمایهٔ استناد کتاب و امتیاز مؤلف شود حبذا تحریر فرزانه دبیر یگانه نظیری مثال
ظهیری کمال قیمقام عالیمقام سپهر همه دانی راقم تمام فاضل اجل علامه عدیم البدل
وحید دوران قبلهٔ ارادتمندان قدوهٔ سخنوران گرامی عالی جناب خجسته خطاب
دبیر الانشا منشی محمد ظهیر الدین خان بهادر بلگرامی که پرتو فیضانش امروز
جهان افروزست و شهرت کمالش در چار سوی جهان چون مهر نیمروز خورشید تحقیقش
بر خط نصف النهار رسیده و در پایهٔ فضل و بلاغت همتای وی درین روزگار نخاسته
از گرانمایگان عصر کیست که در دبستان افاضتش زانو نزند و در بزمیکه دم از همه دانی
بر آرد کرا یادی یارای چهره شدن باشد بدستیاری قوت جامعه بهمگی علوم و فنون پیرو
هنگامه افروز افاده بوده و از وفور دانش و تبحر در هر سلسلهٔ لغت بر سخن قادر آمده بالجمله مناقب
این حضرت بدان بسیاری که نگارنده را دست خسته شود و خامه ها فرسوده گردد و هنوز حرفی
از طومار بیرون اظهار نیامده باشد آری مهر جهانتاب را بوصف فراوانی انوار و ضیا
چه توان ستود و بحر محیط را بکیل و ذراع نتوان پیمود چون این نامه را از عنوان تا پایان بهمه
مشاهده فرمود و بعطای سند استحسان و توقیع قبول تارک مباهات نامه نگار را بفرقدان سود
بهم شتری برنمط تقریظ در خاتمهٔ رساله از خامهٔ گهربار فرو ریخت همانا بخریداری کان بی رونق

سپاس بیحد که بتحصیل حضرت اولیای سعادت اندراج این قدسی تحریر خجسته تقریب انتشید
وَاللّٰهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ

تقریظ چکیدهٔ قلم جادو رقم دبیر الانشا منشی محمد ظهیر الدین خان بهادر
بلگرامی عم فیضهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

قلم بدست خیالم زده بسم الله * مداد ساخته ام از سواد دودهٔ آه * حریر بیان بی کاغذ
زبون اول شعر حرف حصر خامه بود لا اله الا الله * [illegible] اشد حرف بی اختیار * ای قلم
بی خبر آمد وقت کار * منکه معذورم بعذر بیخودی * توئی معذور ریختن سخن نثار
من نمیدانم چه میباید نوشت * هر چه خواهی بی تکلف برنگار * زانکه مرفوع القلم
خود بوده * دست من وارهی بدست اختیار * ظهیری که انشای آفرینش الصنائع
گوناگون بر صحیفهٔ ایجاد رقم زد که نٓ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ دبیری که اعلای
کائنات را به بدائع بوقلمون بر لوح هستی نقش بست که ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا
أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ رباعی اربعه عناصر ریختهٔ کلک قدرت اوست و سبع
جهات سته چکیدهٔ خامهٔ قدرت او دریای حدش بیکران و غواص خامه از لطائف او حیران
قدیری که لوح و قلم آفرید * بقدرت وجود از عدم آفرید * چه انشا که در سپیدهٔ
نظم و نثر * پی ذات انسان بهم آفرید * پیداست که همه منشآت نشأ اولی و اخری
علی العموم از انشاء قدرت اوست که قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ
وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ الی آخره عبارت از بن بیت از ینجاست که اطلاق لفظ انشا

عام ست که بر تمام آفرینش صادق می آید مگر این انشای خاص آنکه ظاهرش با دست و قلم
و باطنش را با جان و دل کار بهم افتاده است شانی دگر ست که نسبت تعلیم آن
بذات خاص خود سیفر باید که میفرماید عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ
چه جای تعلیم که نسبت کتابت هم بجانب ذات خاص خود سیفر باید که میفرماید وَ اِنَّا لَهٗ
لَکَاتِبُوْنَ ازینجاست که هیچ ماسوی از قلم و خامهٔ قدرتش بیرون نتواند بود که میفرماید
کُلُّ صَغِیْرٍ وَّ کَبِیْرٍ مُّسْتَطَرٌ لاجرم اکنون نمونهٔ این انشای حقیقی در عالم ظاهر
توان دید که حصهٔ این برای هر فرد بشر از عالم علوی جدا است که از سلف تا خلف چه خامها
که بر صحائف قرطاس فرسوده و جبین عجز سوده اند که زبان یکی و مضمون یکی مگر طرز بیان
و مذاق کلام هر کس جدا است که با دیگری نسبت ندارد و هر کس ادب ریزش خامه شناخی جدا
و آنی جدا است که اگر نام مصنف هم بمیان نباشد مگر ارباب معنی فهم رَاسِخُوْنَ فِی الْعِلْمِ
نیکو در میابند که طرز بیان و کلام فلان ست آری ارباب کمال اهل زبان که لطفه
را با خامه بهم داشته باشند درین زمانه کجا که ع حریفان باده ها خوردند و رفتند
تهی خمخانه ها کردند و رفتند خصوصاً زبان دیار فارس آنکسیکه از دیار هند باشد
چگونه تواند نوشت که باهم متضاد اند اگر می نویسد ممکن نیست که بوی هند از و نیاید
در سنه ۱۲۰۲ هجری درین دیار او وده شخصی نامی که ابتدائش از زمرهٔ هنود بود و آخر کار
بزمرهٔ اهل اسلام در آمده به تخلص نام مرزا قتیل نام بر آورده از زبان دانان نامی این دیار
نامور بود که بلاغت بیانش و فصاحت زبانش و معلومات بی پایانش از تصانیف
نظم و نثر متکاثرهٔ او پیدا است او ستاد زمانه مسلم الثبوت بالاتفاق بود که در هر زبان
و محاورات از عربی و فارسی و ترکی نظم و نثر تصنیفات بسیار دارد میگویند که رفته رفته چنین

از تصانیف او در ولایت فارس و ایران بنظر اهل زبانان درآمد که از انجمله این شعر در حفظ
محفوظ است ع یک وجب جای بگوئی تو ز خون پاک نبود * کشته هست تپان بود
دگر خاک نبود * این مضمون و بندش الفاظ را که همه اهل زبانان پسندیدند مگر اینهم سر زبان
راندند که بوی هندی آید یعنی بجای یک وجب لفظ یک قدم زیباتر بود که پیمایش زمین
از قدم می باشد نه از وجب که وجب برای پیمایش ثیاب واجب است نه زمین الغرض چون
که مسئود را این عقیده بدل نقش بسته بود که مردم هندی هر چند مرتبه استعلام را از حد
درگذرانند مگر لا محاله پیش زبان دانان فارس مایه ضحکه و استهزا توانند بود آن طرز بیان
اهل زبان از کجا توانند آورد ع گو مصور صورت آن دلستان خواهد کشید * حیرتی دارم
که نازش را چسان خواهد کشید * لاجرم بدین خیال اکثر رسالات نظم و نثر فارسی را که
از زبان این هیچمدان برآورده بود اکثر بقوت دستی سپرده و بعضی به پردهٔ اخفا پوشید
آنچه درین زمانه اردو پسند از ناطقه بغضب خامه سپرده شد بزبان اردو سپرده میشود تا مایه
ضحکه و مسخرگی اهل زبانان نباشیم ازینجاست که کتاب اسرار کربلا و اسرار الشهادتین
و فضائل النبوت و تاریخ هندا و ده و مفید النسوان و فوائد الناس بخامه اردو کشیده
که بپایهٔ استحسان و پسند سرکار گورنمنت درآمده بمرتبه مرحبا و استحسان بعطای صله نایل
بساعت سعید بران مزید شد بدین استظهار که کتاب ظهیر الانشا بزبان فارسی
بکمال صنائع تلمیح و ترصیع و اقتباس بخامه سپرده و بطبع درآورده بکار
کار بجای نرسید لاجرم بدین وجه که دلم ازین زبان سرد شده بود
که زبان عجمی از مردم هندی چنانست که زبان هندی از مردم فارس چنانکه آن
شیراز را بر فارسی با مردم هندی استهزا است که مردم هندی را بهزار مرتبه

بہ زبان ہندی آنہا مضحکہ ہاست چنانکہ یکی از اہل زبان فارس کہ بحسب اتفاق وارد
ہندوستان شد و بتان ہندی دلش در ربودند تا بنظر طیب خاطر معشوق خودش
زبان فارسی ترک داده بزبان اردو چہ می سراید کہ رام و لچھن ہیر دو تہ راگتہ ہست
ہوتیا بجا بر در توستہ ہست لاجرم اندکی انصاف درکار است کہ بہ نسبت ہجو اردوی
اہل فارس فارسی ما ہندیان ہزار مرتبہ صورت رجحان دارد چراکہ در زبان فارسے
ہیچگونہ استعمال لفظ ہندی گنجایش پذیر نمی باشد و نہایت معیوب است پس
مرد ہندی اگر فارسی مطلب خیز صاف صاف برطراز دکہ در وی کدام حرف ہندی
نہ آید منتہای کمال اوست نہ مقام استہزا بخلاف آن در ہندی اردو ہمہ ترکیب
والفاظ فارسی می باشند فقط برای نام از ضمایر و موصولات بطور ترکیب ہندی
می باشند چنانکہ تمام دواوین شعرای اردو گوی متاخرین بہمین نمط ملاحظہ شود کہ
ہمہ الفاظ فارسی و عربی است فقط ترکیب موصولات و ضمائر بطرز ہندی است
و بس کہ مطلع دیوان شیخ ناسخ علیہ الرحمہ کہ در اردو گویان متاخرین مسلم الثبوت
اوستاد زمانہ بالاتفاق است این ست کہ ؎ مرا سینہ ہی مشرق آفتاب داغ ہجران کا
طلوع صبح محشر چاک ہی میری گریبان کا ؞ ملاحظہ رود کہ سوای چند ضمائر و موصولات
ہمہ الفاظ فارسی یا عربی است کہ تمام دیوان و کلیات او خرواری ہمین مشتی از
نمونہ است پس ہرگاہ ہجو اردو کہ محض فارسی است از زبان فارسیان درست
نمی آید کہ مثل شعر مذکورہ بالا مایہ مضحکہ ہندیان نیست باری از زبان ما ہندیان
زبان غیر مانوس فارسی کہ ہرگز حرف ہندی را در وی دخل نباشد چنان ادا شدن
کہ مطلب از آن بخوبی تمام بادراک ملاحظہ کنندگان در آید ہزار درجہ براردوی

اہل فارس غالب توانند شست علاوہ اکثر محاورات صحیحہ مستعملۂ اہل زبان فارسی
از زبان آنہا زیبا و از زبان مردم ہندی نہایت ناز یبا و متروک و معیوب بودہ اند
چنانکہ مؤلف بہار دانش می نگارد کہ صانع بی آلت با صور گوناگون ہر چند حسب محاورۂ
پارسیان درست باشد مگر در ہندی شور خنزیر را میگویند و آئین در تلفظ بالفظ صور
یکسان نسبت علی ہذا القیاس لفظ ظل ظلیل بمعنی سایۂ برتر در فارسیان اہل زبان مستعمل ہست مگر
چون بالفظ ذلیل با ذال معجمہ ہم تلفظ ست لہذا یک مرد ہندوستانی کہ باستناد
محاورۂ فارسیان بالقاب حضرت ظل سبحانی بادشاہ غازی الدین حیدر لفظ ظل ظلیل
بطای حطی نوشت ذلیل شد علی ہذا القیاس لفظ شہوت بمعنی خواہش فارسیان بمقام
خواہش طعام لفظ شہوت طعام بی تکلف استعمال میکنند علی ہذا القیاس لفظ فرجہ بمعنی کشادگی
در فارسیان مستعمل ہست کہ لفظ عربی ہست مثل اللّٰہم فرج بالفرج [illegible]
در گلستان سعدی علیہ الرحمہ ہست بدین استناد یکی از ہندیان را کہ [illegible] محاورۂ [illegible]
اہل زبان در گرفت باستعلاج والدۂ خود پیش طبیب رفت کہ بر بدن والدۂ [illegible]
فساد خون جا بجا شق شدہ فرجہ ہا نمایان بود پس بدین وجہ آن مستعمل ہندی
برعایت محاورہ دانی خود پیش طبیب چہ میگوید کہ والدہ صاحبہ بسیار مریض اند
و شہوت بالکل نماندہ ہست و بر تمام بدن فرجہ ہا واقع اند طبیب بجواب گفت کہ یک
شہوت بہ تمام فرجہ ہا مساعدت نمیکند بقدر حصۂ ہر فرجہ اندک اندک منقسم میشود
لہذا ترا اولاً دوائی انسداد فرجہا مقدم تر ہست فقط لا جرم ہیچ فارسی محاورہ [illegible]
از زبان مردم ہندی ہمین مثال دارد پس از ہیچ معائب ہندیان جدا بودہ وا
درست بمحاورۂ اہل زبان نوشتن کار ہر ہندی نبودہ ہست نازم برین طرز تحریر

کتاب آهنگ غریب که الحق اسم با مسمی آهنگ غریب دارد که با همه طرز بیان اهل زبانان
از آن رعایت هندیان پاک و صاف است و سلاست بیانی بر آن مزید هر چند مؤلف کتاب
بمقام کسر نفس و مزید احتیاط در اول کتاب نام خود بصراحت نمی نویسد و در آخر کتاب
بصد عذر و ناچاری ضمناً می نویسد مگر بینندگان صاحب نظر فوراً بجان سخن پی برسند
که در خانه کسی هست صه بهر رنگی که خواهی جامه می پوش * که من آن قد رعنا
می شناسم * مشک آنست که خود ببوید نه که عطار گوید صه گفتن عطار کی حاجت بود
کین عنبر است * از غلامان علی ثابت که نامش قنبر است * وین دگر تفصیل زین
تحریر او ظاهر تر است * فضل حج کعبه هم زائر پیغمبر است * ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ

بعد ختم شدن این سخن بعضی از اعزه و احباب در نظم قطعات تاریخ و تقریظ اهتمامی فرمودند
و در ضمن آن بستایش تحریر نامه مدح نامه نگار مبالغه بکار بردند اما کاتب الحروف که انداز
حد خویش شناسد بکم مایگی و بیچمدانی خود بصد زبان اعتراف دارد صه گر هنری دارد
و هفتاد عیب * دوست نبیند بجز آن یک هنر * بحکم محبت صادقه حسن ظن ارباب هنر در حق
این هیچمدان چنان واقع شده که سخن از کجا تا کجا رسید بای حال چون خاطر عزیز بود
لاجرم باندراج آن پرداخته و درین جهت واجب بود نفس الامر آنکه این ارباب که باظهار کمال
جوهر قابلیت خود ما وانمودند بنظر اولو الالباب در حقیقت مدح خود نوشته اند و صحیفه
بوصف گفته اند بالجمله همه قطعات تواریخ بترتیب ذیل در پایان صحیفه مندرج کرده آمد
نخستین قطعه تاریخ نتیجه فکر آسمان پیوند زاده طبع بلند جناب افادت مآب فرازنده
رایت جاه و معالی نوازنده کوس بیمثالی مربع نشین چار بالش همه دانی قدوه خداوندان

سخن سنجان کان جواہر بلاغت عمان زواہر فصاحت آدب آموز اہل نظر آموزگار
ارباب جوہر دبیر یکتا سخنور بی ہمتا یادگار غالب ہمپایۂ کلیم و طالب علامی فہامی
منشی سید غلام حسنین قدر بلگرامی مدرس فارسی مدرسہ [illegible] که باقتضای مہر دیرینہ
دست چربی بر سر این آسیمہ سر کشیدہ و قطعۂ تقریظ بصفت نامۂ نامہ نگار را آبروی تازہ بخشیدہ

وهو هذا

قطعۂ تاریخ از نتائج افکار ماہر کمالات سخنوری و سخن سنجی تلمیذ رشید غالب دہلوی منشی سید غلام حسنین صاحب قدر بلگرامی

منشی انشای نثر و شاعری قنبر علی | نثر او نثر مثال و شعر او شعری مثل
خطابہ بینی برگشتہ کلک بیان پیش او | نیزہ خطی با سہ چون بر آرد در جدل
ایمنست شعرش بلبل گلزار زاو تہ کند | آنست نثرش پیش سعدی گلستان غزل
صد حلاوت میچکد از نغمۂ خلق خوشش | وای بی از علی از کلک سیماز عسل
سیر سعدی مہر نقش با صد اختر فلک | میچکد صرف از مداد و ش با عطارد از زحل
در جہان از افتاد و آہنگ غریبی برکشید | وہ چہ نامم آوردہ رسالہ ہجری محل
این نگارین نامہ گفتم دو تاریخ قدر | بلبلی نازم بشاگردی استاد ازل
مصرع اول بود ہجری و ثانی عیسوی | بر شیم انگشت گردستی بدار ی درجمل
ہمچو زہرہ در سماع آید عطارد بارقیم | پر صدا گردید آہنگ غریبانی بدل

قطعات تاریخ زاد طبع سلیم نتیجۂ فکر مستقیم برادرم مولوی محمد عبد الاحد صاحب پیشکار تحصیل بسوان ضلع سیتاپور

سنه ۱۲۹۸ھ — سنه ۱۸۸۱ع

حاجی بیت حرم حضرت قنبر علی | آنکہ ز انشا گریش غلغلہ ہر چار سو
مصر سیہ ... بدر سمائی کمال | مثل ندارد جز او چرخ باین جستجو

خامهٔ جوهر طراز نامه به هنجار خوش — از صدف سینه اش ریخت بطرز نکو

از پی شائقان رهبر و خضر گزین — وز پی اشراقیان نیّر ره آورد او

نثر بلیغ و فصیح شور با فلاک زد — منشی پیر فلک گفت که لا استاد او

برق معانی فتاد شعله زن اندر نهاد — چشم دو آئینه کشاد دیده بصیرت در او

آئینهٔ صفحه اش عینک حق بین علم — ور رخ لفظش گزین معنی حق رو نمو

حرف لفظش بهم مثل دو گیسوی حور — معنی حرفش عیان چون ز دل یا فدو

نقطهٔ حرف سیاه مردمک چشم حور — دیده ور ای علم نور فزا ید از او

طبع گهرزای من ریخت دگرگون سخن — آنکه دبیر فلک باید از و آبرو

رنگ بیاضش نگر روکش صبح ازل — خط سوادش گزین به زخط خوبرو

بین سطور کتاب چشمهٔ آب حیات — هست دبیر فلک زندهٔ جاوید از و

سالک هنجار او طرز ظهوری لود — گوش دل همگنان محو خوش آهنگ او

خواسته سید الاحد گوهر تاریخ نغز — از صدف فکر خود تا که فشاند برو

نقشهٔ نثرش چو یافت راه بباغ مراد — سال همین برگزین باغ مرادم بگو

۱۲۸۸ھ

الیف

چه نثر علی نثر نثره نثار — نوشته ست چون سعدی آرزو

ز انگیز معنی و لفظ شگرف — زهی داد جلوه بطرز نکو

پی سال تاریخ نادر کتاب — ز پیر خرد شد مرا جستجو

سر پیش زیانم زبان برگشاد — زبان در ستایشگری های او

۱۲۸۸ھ

الیف

تر زبانم بشکر منت حق +	که سلامت برفت و آمد باز
از همه واقعات راه و سفر	ساخته نامه به ندرت ساز
وه کتابی که ناگهان برخاست	شور تحسین ز تبریز و شیراز
سال فصلی نوشت مهر حزین	مخبر صادق از دیار حجاز

۱۲۷۹

قطعهٔ تاریخ نتیجهٔ فکر سعید ازلی باسط علی کهین برادر مؤلف

چون جناب اخی اکبر من	ظل لطفش که دایما باشد
نامهٔ نغز زد رقم که درو	از سفر جمله ماجرا باشد
چه نویسم ز بهشتی صفتش	حد من اینچنین کجا باشد
ظل حق باد بر سرش دائم	سایهٔ رافتش مرا باشد
از سر جهد سال تاریخش	هدیهٔ خانهٔ خدا باشد

۱۲۸۸ھ

قطعهٔ تاریخ چکیدهٔ انامل عطوفت شمول مولوی شیخ رحیم بخش صاحب مدظله العالی نامه نگار

عزیز من چو احرام حرم بست	ز درویش صدق نیت آشکارا
چه خوش بنوشت از هر منزل راه	برسم روزنامه ماجرا را
زبس مرغوب طبع خاص و عام ست	شده تاریخ او مرغوب دلها

۱۲۸۸ھ

قطعهٔ تاریخ از فکر رسای اخی خفی مولوی مظهر علی صاحب مدمجده

چه تشهیر علی و زهی نامه اش	رقم یافت از کلک خوش نال او
پی سال مظهر بفکرت برفت	سروشی ندا زد بدنبال او
که نورش محیط جهان شد بدین	چراغ محمد آمد سال او

۱۲۸۸ھ

قطعهٔ تاریخ ریختهٔ قلم بلاغت رقم عزیزی منشی محمد یاسین سلمه

عن الاوصاف منشی حاجی قنبر علی صاحب رئیس قصبۂ بھٹولی ضلع

واحباب خویش روزنامچہ سفر سعادت اثر از وقت راہ روی

بالوف صحیفہ رقم کردہ ذخیرہ اندوز سعادت شدند و بی خبران را

چون از کثرت خواہش احباب تکلیف مؤلف بنقل و تسوید کتاب برسانیدن نزدیک و بعید دشوار

مزید لہذا مصنف ممدوح محلی شد نشش بزیور طبع مناسب دید و اجازت طبع بمالک مطبع علوی

برادر یادلی و بسیر چشمی پسندید چنانچہ مصنف ممدوح صحت بمقابلہ اولاً خود کردند و ثانیاً جناب

مولوی محمد معشوق علی سلمہ اللہ القوی مصحح مطبع علوی بکمال درستگی و نہایت خوبی تصحیح

القلاب کتابی و بیرون فرمودند الحمد للہ علی احسانہ کہ موافق مطلوب باہتمام خان والاشان منبع الفضل

والامتنان محمد علی بخش خان سلمہ اللہ المنان در مطبع علوی بمقام لکھنؤ محلہ کٹرہ محمد علیخان

بتاریخ پانزدہم شہر رمضان المبارک سنہ ۱۲۹۸ ہجری از حلیۂ طبع محلی گشتہ اریکہ آرای شہود گردید فقط

صحت نامۂ ترغیب الغریب الی دیار الحبیب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۱	ہما	ہمان	۳۱	۱۵	سادات	شاداب
۵	۱۴	ہما	ہمہ	۳۲	۴	گریوہای	گریوہ ہای
۱۵	۹	مساہد	مشاہد	۳۶	۱۳	سواد دیار	سواد دیار حبیب
۲۴	۱۱	اما	آما	۳۷	۱۹	معروف قنبر	مشرف بہ قنبر

واسطے سند اس امر کے کہ کتاب چھپی ہوئی مطبع علوی کی ہے مہر مطبع ثبت کی گئی فقط

محمد علی بخش خان
مطبع علوی